باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۵۱۰۷

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/ ۴۷۹ ت ۴۸۲ س ۱۳۳۳

سرشناسه: ترشیزی، یوسف، ۱۲۵۰ -

عنوان قراردادی:

عنوان: سیاسة المحمدیه و سیاسة الحسینیة.

کاتب: مرتضی حسینی برغانی تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: مطبعه عبدالرحیم تاریخ نشر: ۱۳۳۳ ق

صفحه شمار: ۸۰ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۴×۲۱ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☑

توضیحات: ارسالی از آماده‌سازی تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۵

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. اسلام - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. شیعه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.

شناسه(های) افزوده: الف. برغانی، مرتضی حسینی، کاتب. ب. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۶

سیاسة المحمدیة

و

سیاسة الحسینیة

سوآلاتیست که مسیو پاطر هندی از فلسفهٔ رفتار
و سلوک حضرت خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله
با بعضی از اصحاب معمول داشتند نموده و از جوابیکه
جناب مستطاب عمدة الفقهاء و المتکلّمین خلایق افتخار
آقای شمس الافاضل دامت برکاته بایشان
داده اند اشخاص سیاست شعار اقناع کامل حاصل خواهند فرمود

شهر رجب المرجّب

سنهٔ ۱۳۳۳

اخطار
طبع نسخهٔ سیاسة المحمدیة
آزاد است ولی شرط آنکه
قبل از طبع نسخه نظر مصنف برسانند
که بی اسلوب و غلط طبع
نرسد

بسم الله و له المنة

نطفهٔ پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

نسخهٔ سیاسیة الحسینیه که حاوی نکات سیاسیه و روحانیهٔ شهادت حضرت سیّد الشهداء ارواح العالمین له الفداء و از تحریرات یکنفر حکیم آلمانی و یکنفر عالم فرانسوی است و اول کسیکه باعث نشر نسخهٔ مبارکه گردید سیّد جلیل القدر فاضل یگانه مؤید الاسلام منشی جریدهٔ حبل المتین بود که در جریدهٔ خود منتشر ساخت و اول کسی که آن نسخهٔ شریفه را بصورت کتاب علیحده درآورد و بانی طبع آن گردید جناب مستطاب اجل اکرم اسعد آقای فتح الله خان ظفر الدوله سردار مؤید دامت شوکته بودند و این وجود پاک و خادم طریقهٔ خواجه لولاک مدتها است که از خوان نعمت حضرت شاه نعمة الله ولی متنعم و همواره قادم در شاهراه شریعت و سالک در آداب طریقت و ملجاء و پناه جمعی از سلسلهٔ فقراء و اهل الله بوده و هست و تا بحال مبالغی از مال خود نثار صرف کتب شرعی و طریقتی نموده‌اند و پیوسته حسب المقدور در مقام دستگیری از فقراء و ضعفاء قصور نورزیده‌اند کما اینکه حال فرخنده مآل ایشان بر اغلب مسلمانان معلوم و آشکار است و زبان حال این پیر فرخ مآل و سر حلقهٔ ارباب حال لیل و نهار اینست (شعر) امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار بود دلبر آن یکی است من بهر آن یکی دل و دین داده‌ام بباد عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است سود و زیان عالم پندار را مگو سرمایه گم کنید که سود و زیان یکی است خلقی زبان بدعوی عشقش گشاده‌اند

ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است

دویم کسیکه بانی در طبع این نسخهٔ شریفه گردید جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای میرزا محمد خان اقبال الدوله کاشانی غفاری بودند که اول در سنهٔ ۱۳۳۱ بطبع و نشر آن اقدام فرمودند و مرتبهٔ ثانیه در اول محرم ۱۳۳۳ با انضمام نسخهٔ سیاسیة المحمدیه که از رشحات قلم جناب مستطاب ملاذ الاسلام قدوة الفقهاء الراشدین و عمدة الحکماء و الریاضیین آقای شمس الافاضل دامت برکاته که در جواب مسائل هلندی ترشیح یافته بتصویب و اهتمام جناب مستطاب اجل عالی فاضل ادیب غفاری آقا میرزا محمد باقر خان شیبانی معین الدوله بحلیهٔ طبع درآمد و چون نسختین شریفتین نایاب که زمانی نایاب شد و حضرت فتح الله خان ظفر الدوله سردار مؤید دامت شوکته مطلع شدند که مؤمنین میل مفرط بمطالعهٔ نسختین شریفتین دارند و عاشقان جمال حسینی ارواح العالمین له الفداء در مطالعهٔ آن بی اختیارند لهذا امر و مقرر فرمودند مجدداً نسخهٔ سیاسیة الحسینیه بضمیمهٔ سیاسیة المحمدیه بمباشرت جناب قدسی نصاب آقا میرزا علی اکبر کتاب فروش هفتصد جلد بحلیهٔ طبع درآید و آنچه مخارج آن بود حضرت سردار ایثار فرمودند ولی محض آنکه آقا میرزا علی اکبر در تصحیح طبع و صحافی و سؤال و جواب با مطبعه سعی بلیغ داشته باشند و سایر مسلمین هم شریک در این امر خیر باشند اجازه دادند که مشار الیه از هفتصد و پنجاه جلد کتاب از هر نسخه پنجشاهی از طالبین که قادر بر اداء باشند عوض حق الزحمه خود دریافت دارد و هر کسی طالب باشد در مسجد شاه از آقا میرزا علی اکبر دریافت نماید و اگر طالبین کتاب بخواهند کتاب مزبور را بخانهٔ آنها ببرند باید بعنوان اجرت بیست هر نسخه پنجشاهی آورنده بدهند فلمثل هذا فلیعمل العاملون حسین بن قاسم کلپایگانی الاصل نعمة اللهی

توضیح آنکه آنچه اضافه از هفتصد جلد جناب آقا میرزا علی اکبر از روی این نسخه بطبع رساند مخصوص بخود ایشان خواهد بود ع

هو العلیم

سؤآلات جناب مسیو پاطر هلندی

اول — چرا حضرت محمّد فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با اینکه مصائب وارده بر بعضی انبیاء اعظم بوده

دوم — اگر مطلع بضمایر منافقین بوده و میدانست که بعد از رحلتش بنای باوصی و اولادش اذیتها خواهند کرد چه از خود دور نکرده و اسرار قلبیهٔ آنهارا علنی و آشکار ننمود و عثمان و معویه را از منشیان و کتبهٔ وحی مخصوص خود قرار داد و علاوه با آنها وصلت و قرابت فرمود دختر گرفت و دختر داد

سوم — چرا در مسائل مملکتی و اساسی آنهارا طرف شور و شورت خود مینمود

چهارم — چرا نیات خود را با آنها آشکار کرد و لیل و نهار آنهارا در خلوت خود محرم میفرمود مخصوصاً عایشه را که باعتقاد شیعه نظر عداوت بعلی و فاطمه داشت طلاق نداد و بی اندازه محبت میفرمود

پنجم — چرا حفصه خانم دختر عمر و ام حبیبه خواهر معاویه را بزوجیت نزد خود نگاه داشت

ششم — چرا بعد از فاش نمودن اسرار آنهارا مطرود و مطلقه نفرمود و آیهٔ (و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه) شاهد قوی بر صدق مدعاست

هفتم — چرا در حیات خود علی را در محراب و منبر و در قضایا رسماً نصب نکرد تا نص جلی فعلی بر خلافت و نیابت خاصهٔ او باشد و احتیاج بخصوص مرموزه و متشابه نشود

هشتم — چرا آیات شریفه قرآنیه که تلویحاً در شان علی نازل شده صراحةً وارد نشد که محتاج بتأویل و بیان نباشد مثل آیهٔ شریفه (الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون) که بلفظ جمع و بدون تصریح باسم علی نازل شده و حال آنکه باجماع کل مخصوص بعلی است

نهم — اگر علی خلیفهٔ بلافصل بود و سایرین را باطل میدانست چرا علنی با آنها طرف نشد

دهم — چرا با آن شجاعت شخصی و قدرت بنی هاشمی در خانه نشست و شمشیر نکشید و حال آنکه در زمان شیخین قدرت بنی هاشم زیادتر بود تا زمان معاویه

یازدهم — چرا در زمان معاویه علنی و آشکار اطرف مقاتله و آنهمه خونریزی شد و علاوه از شهادت خود برای طرف شدن با معاویه و خوارج کراراً خبر داده و ابداً ملاحظه از کشته شدن خودش نفرمود

دوازدهم — چرا حضرت حسن بن علی بعد از شهادت پدر با معاویه مسالمت
و مصالحت رفتار نمود

سیزدهم — چرا حضرت حسین با آنکه یقین بقتل خود و اسیری اهلبیتش داشت و کراراً
خبر میداد با یزید آغاز مخالفت و مقاتلت را گذاشت و رعایت مفاد آیه ولا تلقوا
بایدیکم الی التهلکه را نفرمود و علاوه عیال و اولاد خود را با یقین بعدم ظفر باسیری داد
انتهای مطلب این شد که مردم به بنی امیه بدگمان شدند و بعد از سالها که سلطنت کردند
آخر الامر بنی امیه را ابومسلم خراسانی منقرض کرد و بنی عباس بریاست و خلافت
نایل گشتند و بقبول عوام چه فرقی و چه نتیجه حاصل شد و تا زمان حرکت هلاکوخان
از خراسان بتعلیمات خواجه نصیر الدین قدس سره جد اعلای حضرت عالی بنی العباس
منقرض شدند ولی بعد از پانصد و بیست سال که تقریباً سلطنت کردند و از زمان شهادت
حضرت حسین که تقریباً ششصد سال گذشت تازه ملت ایران از جور بنی امیه و بنی العباس
خلاص شدند

خواهش دارم جواب مسائل معروضه را حکیمانه بیان نمائید والسلام علیکم

مقدمه جواب از سؤالات جناب مسیو پالمر هلندی

بسم الله وله المنة وبه نستعین

قبل از جواب یک مقدمه لازم است بر هر عاقل دانشمند سیاسی واضح است که هرگاه
شخص نبی یا سلطان عادل مقصد بزرگی در نظر داشته باشد فقط نقطه نظرش پیشرفت
آن مقصد بزرگ است و بهر نحو که میتواند برای انجام مقصود اسباب تهیه خواهد کرد
منجمله از اسباب عدم خوف است باندازه که از جان خود بگذرد مخصوصاً انبیاء
اولی العزم و حکما و سلاطین نامدار جهان این شیوه عظمی را آئین خود قرار دادند
و در جنگ و جدال پیشرو تابعین شدند و تابعین هم چون پیش قدمی رؤسا را مشاهده
کردند با نهایت جدیت تبعیت نمودند البته وقتیکه تابع رئیس خود را ببیند که در
انجام مقصود از جان گذشته تابع عقیده بحقانیت مقصود و تبعیت رئیس حاصل میکند
مثل آنکه اهل سیاست جدیت انبیاء و سلاطین عادل را در اعلاء کلمه حقه در تواریخ با تعریفات زیاد
ثبت کرده اند مخصوصاً جدیت حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را
با فلسفه سیاست دینی و اخروی مبرهن نموده اند و فرار موسی از مصر و صدمات کشیدن از فرعونیان
و صلب حضرت مسیح و اذیت کشیدن حضرت خاتم از ظلم قریش و حبس در شعب ابیطالب و فرار از مکه بمدینه
و تعاقب قریش از حضرت و دندان مبارک را شکستن و عم بزرگوارش حمزه را شهید کردن

دوست نکشیدن آنها از اعلای کلمه توحید و دفع ظلم شهادت بعلو مقام و یقین آنها بحقانیت مأمور به آنها میدهد

اجوبه از سؤال جناب مسیو پاطر بلندی

اول — جواب از اشکال بر حدیث شریف ما اوذی نبی مثل ما اوذیت یک جواب اینست که بعضی از فقها داده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ماسیاتی و واردات مستقبله بر اولاد و اعقابش مطلع بود و محض لو وقوع دیده است و اذیت بر اولاد و اقارب در واقع مثل اذیت که بر خود شخص وارد شده و مصائب وارده بر حضرت امیر و فاطمه و اولادشان بالاترین مصائب عالم است پس فرمایش آن حضرت که فرموده است اذیت نشده است هیچ نبی مثل آنکه من اذیت شدم مطابق فلسفه طبیعی است جواب فلسفی عرفانی اینست که مقام شرافت و صفای نفسانی انسان هرچه عالیتر باشد تألم روحانی او از واردات و ناملایمات زیاده از اشخاص دانی خواهد بود مثلاً هرگاه بشخص بزرگوار شریف النسب عالی الحسب حکیم دانا یک نفر از اوباش یک کلمه حرف زشت بگوید مثل اینست که بشخص پست فطرت جاهل نانجیب چندین فحش صریح داده باشد گویا اذیت آن یک کلمه حرف زشت نسبت بشخص با شرف نجابت مآب زیاده از چندین فحش نسبت بشخص بی شرف سفله ناآب باشد و همین مطلب را گمان ندارم اشخاصی که بوی نجابت و شرافت بمشامشان رسیده باشد

تصدیق نکنند و چون مقام شرافت و بزرگواری و لطافت طبع و صفای روحانی حضرت ختمی مآب نسبت بانبیاء بالاتر است

بعبارة اخری مثل حضرت ختمی مرتبت چشم و قلب است در بدن انسان و مثل سایر انبیاء عظام اولی العزم مثل گوش و زبان است مثل انبیاء غیر مرسل مثل سر و دست و کبد و اعضای رئیسه است مثل عوام کالانعام مثل سایر اعضاء است مثل حکماء متألهین و علمای عاملین نظیر و شبیه انبیای غیر مرسل و این معنی از سیر در عالم موجودات و انتظام کلی طبیعی و نظر در احوال و شئونات متفاوته آفاقیه و انفسیه و تفکر در حالات و قوانین انبیاء بخوبی واضح است

چه خوش گفت آنکه در معنی آن سفت

محمد دیدن و موسی شنیدن — شنیدن کی بود مانند دیدن
جهان چون خط و خال و چشم و ابروست — که هر چیزیش بجای خویش نیکوست

و برای توضیح یک مثل عوامانه لازم است هرگاه سر سوزنی یا سر موئی بچشم یا قلب فرود مثل اینست که سر قلمتراشی بگوش و زبان وارد گردد و اگر سر قلمتراشی بر زبان و گوش فرو رود مثل اینست که کارد یا خنجری بدست و پا وارد شود از این مثل معلوم میشود که اثر تألم لفظ کذاب یا ساحر و مجنون در وجود حضرت ختمی مآب مثل اذیت پای دار بردن حضرت مسیح و قتل یحیی و اره کردن جرجیس است

اگر جناب مسیو پاطر بگویند که این مقامات عالیه و برتری حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر سایر
انبیاء معلوم نیست جواب ایشان اینست که شرافت و نجابت و مراتب حکمت و علمیت آن وجود
مبارک را تمام مورخین و علمای سابق و لاحق متفق و معتقدند و قرآن مجید شاهد حال است که
(لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه) قطع نظر از معجزات و اجماع مسلمین بر نبوت خاصه
و خاتمیت مخصوصه در انجیل برنابا نبوت و اشرفیت و خاتمیت آنحضرت صراحةً مذکور است
خوبست جناب مسیو رجوع بآن انجیل مقدس فرمایند و آن انجیل که از نسخهٔ ایطالیائی
ترجمه شده است در نزد حقیر الآن موجود است و داستان این انجیل در نزد علماء و مورخین
اروپا مطرح مذاکره است و تا بحال نتوانسته اند بر عدم صحت آن دلیلی اقامه نمایند و در
همین ایام محض خدمت بعالم اسلامی حقیر فقیر مشغول ترجمهٔ آن انجیل هستم اغلب مطالب آن
انجیل باندک تغییر عبارتی با اناجیل دیگر مطابق است و بعضی از مسائل آن مخالف و پاره
از مطالبش موافق با قرآن مجید است چند مسئله آن مخالف با قرآن است منجمله مسئله ای
که مخالف با قرآنست عدد سموات و کیفیت ترتیب آنها است در انجیل برنابا سموات را
تسعه ذکر میکند و در قرآن سبعه ذکر فرموده است اگرچه این مسئله بالمآل مخالف یکدیگر نیست
و شرح این انجیل مفصل است که ذکر آن مناسب این رساله نیست اگر بعضی از مسلمانان
میل بهمراهی و شرکت طبع ترجمه داشته باشند بحقیر اطلاع دهند انجیلی که در قرآن مجید ذکر شده

همین انجیل است که قبل از اسلام معمول بوده و چون روسای نصارا دانستند که بموجب این
انجیل محکوم باسلامیت خواهند شد لهذا این انجیل را مخفی و متروک ساختند و انجیل متی
و مرقس و لوقا و یوحنا را که متروک بود معمول داشتند دلیل صحت این انجیل را مفصلاً
در وقت ترجمه منتشر خواهیم نمود در اناجیل اربعهٔ معمولهٔ نصارای آنزمان ذکری از حضرت محمد
صلی الله علیه و آله نیست و در این انجیل صراحةً و مکرراً اسم مبارک آنحضرت مذکور است
یک سؤال را از جناب مسیو دارم اگر اسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله در انجیل آنزمان نبود
علمای نصارای آنزمان چرا کلمهٔ شریفهٔ نبویهٔ یأتی من بعد اسمه احمد را تکذیب نکردند
و در هیچ تاریخی مذکور نیست که علمای آنعهد تکذیب این کلمه را کرده باشند نمی گفتند که
آن محمد موعود تو نیستی و بعد از ظهور اسلام چون انجیل برنابا را که شاهد بر صدق پیغمبر خاتم
بود متروک و مخفی نمودند و علاوه چطور میشود که مثل محمد صلی الله علیه و آله شخص بزرگواری علنی و آشکار
بگوید که اسم من در انجیل مذکور است و عدم صلب و قتل حضرت عیسی علیه السلام را اعلی
رؤس الاشهاد بیان کند و آنهمه علمای نصارا ساکت باشند و او را علناً تکذیب نکنند
و حضرت برنابا که مقدم بر تمام حواریین بود تکذیب زیاد از پولس رسول میکند و بسایر
اناجیل نسبت سهو و اشتباه میدهد مطالب متقنهٔ این انجیل بحدیست که میتوان گفت تالی
مرتبهٔ قرآنست و پاپ بزرگ جلاسیوس در حدود سنهٔ ۴۰۰ مسیحی از روی احکام این انجیل

حکم دیگر و سایر اناجیل را صحیح ندانسته و پاپ جلاسیوس تقریباً یکصد و شصت سال قبل از بعثت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله وفات کرده و این مطلب را اغلب مورخین و علمای اروپا ذکر کرده‌اند

غرض از تمهید مقدمه اینست که با اینهمه مصائب وارده ابداً در انجام مقصود که مأمور بودند انزجار حاصل نفرمودند و از ارتکاب هر امری و ترک هر چیزی را که مقدمهٔ وصول بمطلوب بود فروگذار نکردند

(جواب از سؤال دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم

بر هر ذی شعوری واضح است که شخص شارع و مقنن برای اجرای مقصد باید از جان و مال و اولاد بگذرد و با معاندین و مخالفین در صورت عدم قوت باید برفق و مدارا و حسن خلق و انعام و اکرام یعنی آنچه اقتضا کند رفتار نماید تا آنکه مقصد خویش را گوشزد عامه کند و بتدریج مشتری و تابع و معتقد تحصیل شود تا آنکه قوهٔ قابله برای قبول فاعله تهیه گردد و متدرجاً قانون صورت اجرائیه پیدا کند و اکثر مردم عادت بعمل قانون نمایند و اگر جماعتی بخیال فاسد یا طمع دنیوی و غرض رانی با شخص مقنن در مقام تصدیق اظهار مساعدت و همراهی کنند و علناً در مقام ضدیت بر نیایند اگرچه در باطن هم عقیده نداشته باشند و شخص مقنن هم یقین بنفاق آنها داشته باشد فطرت عقلائی حاکم است که شخص مقنن نباید نفاق آنها را که مکتوم داشته‌اند اظهار کند بواسطه آنکه اگر اسرار آنها را علنی نماید مأیوس میشوند

در انجیل برنابا ... بعثت ... ذکر شده ... بعد از من ... برکس ... کند سلام ... برسانید و تمام ... نموده اند و اصل این انجیل بخط قدیم ایتالیائی الآن در کتابخانه ... شهر ... با کاغذ عتیق ... قدیم موجود است (منه)

وقتی که مأیوس شوند لابد علم مخالفت خواهند برافراشت و سایرین هم دور آنها جمع خواهند شد و مطلب بشکل اول بر خواهد گشت و اگر آغاز مخالفت هم علناً نتوانند بکنند سرّاً با هم مسلکان خود اتحاد خواهند نمود و مدتی کار را بتعویق خواهند انداخت خصوصاً وقتیکه تابعین از اشخاص متنفذ و رؤسای قبایل و مشایخ و علی الظاهر بحسن سلوک و مهربانی‌های معروف باشند یا از اشخاص عالم دانا و زیرک و اسباب چین باشند پس هیچ عاقلی جماعتی را که اظهار ارادت مینمایند و در مقصد هم مخالفت نکنند از خود نباید دور کند و بایسته آنها را طرف شور و مشورت و محل اعتنا قرار دهد بلکه باید با این اشخاص بیشتر مهربانی کند تا آنکه قلوب آنها را جذب نماید و بقوه و وسیلهٔ همین اشخاص قانون خود را بر پایهٔ محکم استوار کند پس شخص اقدس شارع که یک مقصود عالی و استرضای یک محبوب حقیقی را در مد نظر دارد و در میان یک قوم طرار فاسق بعیار بیکاره سر خود سفاک برسالت برانگیخته و مبعوث میشود و تکلیفاتی بآنها میکند که ابداً بگوش آنها نرسیده کما آنکه حال اهل مکه عیناً همین طور بوده است و بعد از زحمات و اظهار معجزات عدهٔ قلیلی باو ایمان آوردند و عدهٔ دیگری هم بخیالات دنیوی یا برای انتقام از مخالفین خودشان بآنحضرت ایمان ظاهری آوردند آیا هیچ عاقلی فتوی میدهد که با اینهمه کثرت اعدا نفاق اینها را پیش سایرین آشکار فرماید و آنوقت مثل سایرین آنها هم مخالفت علنی کنند و مثل اول تنها بماند گمان ندارم که هر کس اندک

مدرک سیاسی داشته باشد و بدیدهٔ انصاف بنگرد تصدیق برفق و مدارا کند بلکه تصدیق
خواهد نمود که باید نظر بسیاسات حتی المقدور با آنها مهربانی نماید بلکه با آنها برای تألیف
قلب باید یگانگی و خویشی و قرابت کند تا بسبب وصلت در حفظ مقام و ترویج اقوال و
افعال آن رئیس و نشر قانون آن متعین بکوشند اگر چنانچه اشخاص منافق با اولاد شخص متعین هم
عداوت نماید شخص متعین نظر بمقصد اعظمی که دارد و بداند که در انجام اصل مقصود وجود آنها
لازم است مسلماً آنها را از خود نفی نخواهد کرد و چشم از اولاد و اموال خود برخواهد داشت
خصوصاً انبیاء که مقصودشان اعلای کلمهٔ توحید و رضای محبوب حقیقی است

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند — فرزند و عیال و خانمان را چه کند
خواهندهٔ تو را اگر دو جهانش بخشی — خواهندهٔ تو هر دو جهان را چه کند

اگر کسی ایراد کند که بعد از چند سال که عدهٔ مسلمین زیاد شد و معتقدین آنحضرت از جان
و مال میگذشتند و تابعین بصد هزار و دویست هزار رسید چرا امر وصایت و نفاق معاندین را
علنی نفرمود جواب اینست که این عده در جنب آنهمه قبایل عرب مثل ذره نسبت بکرهٔ ارض است
و از رجوع بتواریخ آشکار میشود و حکایت دعوای مسیلمهٔ کذاب در همان زمان در یمن با آن همه
اعراب یمنی و آنهمه خونریزی شاهد حال است
بالجمله مثل اشخاص منافق همراه مساعد مثل شمع است که روشنائی میدهد ولی خودش میسوزد

و مثل اشخاص موافق مؤمن مثل نور است که هر چه روشنائی میدهد بر صفای خود و تنویرش
افزوده میشود و آن نتیجه که از سوختن شمع برای صاحب خانه حاصل شده باقی خواهد ماند
اینست علت سلوک حضرت ختمی مرتبت و حکمت مواصلت و قرابت

(جواب از سؤال هفتم) اعتقاد بعضی از علما اینست اشخاصی که معجزات و کمالات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مشاهده کردند اعتقاد بنبوت آنحضرت داشتند ولی حب
ریاست و لذائذ طبیعت آنها را مانع شد که باعتقاد خودشان عمل نمایند چنانچه در همین زمان
از اطوار بعضی نسبت به بعضی این مطلب بخوبی ظاهر است و از مضامین این بیانات بخوبی
برای شخص عاقل واضحست که هرگاه شخص شارع و رئیس عادل عاقل تصریح بریاست یا نیابت
اقارب و اولادش نماید منافقینی که بطمع ریاست با او گرویده اند ناامید خواهند شد و
همان فساد اول امر ظاهر خواهد گردید و علاوه در بدو امر و ایمان تازه تصریح بریاست
ذوی الارحام را حمل بر خودخواهی و ریاست طلبی شخصی خواهند کرد و ایمان ظاهری مجدد
آنها زائل خواهد گشت و فساد آن معلوم است اینست که قبل از غدیر خم که هنوز پایه اسلام
ضعف داشت بطور کنایات و رموزات علو مقام و خلافت باطنی علی علیه السلام را
گوشزد میفرمود نظیر فرمایش ضربةُ علیٍّ یومَ الخندق افضلُ من عبادةِ الثقلین و مثل نزول
آیهٔ شریفهٔ اِنّما ولیّکم الله و رسوله والّذین آمنوا الّذین یقیمونَ الصّلوة و یؤتونَ الزّکوة

وهم راکعون که باتفاق کل مخصوص بعلی است با وجود این بلفظ جمع و بدون تصریح اسم
وارد شده و مثل نزول هل اتی و مثل قضیهٔ اصحاب کساء و مثل آیهٔ انفسنا و مثل علیٌّ
اقضاکم و مثل قوله انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گاه گاهی هم
بطور تعریض یا تصریح از منافقین تعریف میکرده ولی ضمناً آیات شریفه درباره منافقین
بدون تصریح باسم شخصی وارد میشد که از سورهٔ اذا جاءک المنافقون خوب ظاهر است
اینست که در یوم غدیر خم که عدهٔ مؤمنین زیاد شد و جمعیت آن روز بالغ بهفتاد هزار گردید
صراحةً فرمان مبارک یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک از مصدر جلالت وحدت
لم یزل و لن یزال شرف صدور بخشید و بحکم المأمور معذور دست مبارکش گرفت و
صدای رسای الوهیت مآب بگوش حاضرین رسانید منافقین و بنی امیه که کینهٔ دیرینه با
بنی هاشم داشتند خبردار شدند که دیگر چاره نیست خصوصاً وقتیکه فرمود یا علی انت
خلیفتی من بعدی خصوصاً در واقعهٔ تخلف از جیش اسامه و نکول منافقین از رفتن از
مدینه و ارجاع قضایا را بعلی که مقارن با مرض موت وجود مبارکش بود که ناچار باید
بتکلیف الهی عمل نماید و قلم و دوات خواست و نگذاشتند دستخط مبارکش شرف صدور
یابد و لابد و ناچار شدند که در صدد علاج برآیند و بنی امیه هم که با قدرت و شوکت بودند
و دیدند که بدون عهد و پیمان با حضرات ریاست برای آنها میسر نخواهد شد بلکه اگر ریاست

جسمانی هم ضمیمهٔ ریاست روحانی بنی هاشم شود دیگر برای بنی امیه اعتباری نخواهد ماند
لابد با سایرین همدست شدند و امر الشوری محول نمودند و باتفاق آراء رئیس را تعیین کردند
و بنی امیه میدانستند که امر سلطنت را بالقوه طایفگی برای فامیلشان مستقر خواهند داشت
باسم نیابت سلطنت خلافت و سلطنت خواهند نمود لهذا رئیس و خلیفه انتخاب نمودند
و علمدار گردیدند و جدیت کردند تا آخر الامر بسلطنت صد ساله نایل گشتند ولی دم از اسلام
و قانون شرع میزدند و مخصوصاً خلفای صدر اول خیلی مراقب بودند که بر خلاف قرآن
حرفی نزنند و مساوات و عدالت را شیوهٔ خود قرار دادند چه بسیار حکایات و روایات
در باب عدل و مساوات و ترک لذائذ دنیوی از شیخین در کتب فریقین مسطور است
حالا منصف میخواهیم انصاف دهد که اگر حضرت ختمی مآب شاه ولایت را در حال حیوة
در محراب و منبر و قضایا نصب میکرد بنی امیه چه میکردند غیر از آنکه تجدید مطلع نمایند و مشغول
قتال گردند و این کلمهٔ مقدسه تازه نهال اسیر خواری و وبال گردد چیزی بنظر میرسد اگر
گفته شود که خوب بود حضرت خواجهٔ لولاک دست تضرع و نفرین مثل نوح و لوط بدعا
بردارد و ندای رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً را ورد خود سازد تا احدی
از بنی امیه باقی نماند جوابش اینست شخصی که ندای رحمة للعالمین میزند و کوس انسانیت را
با نوای خوش الحان مینوازد و لوای انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض را بدوش

مبارک علم مینماید آیا سزاوار است که مثل هم مسلکان ضعیف خود در هلاک عمومی بکوشد علاوه پیغمبری که تمام مردم را از صفحهٔ روزگار براندازد پس فایده بعثت او چه خواهد بود وقتی هم که مشغول قتال میشده برای آن بوده که هر باغبان کاملی برای تربیت گل خار را از گلزار نابود میکند ولی باندازه که صدمه بگل وارد نیاید مقصود این باغبان وحدت اعلاء کلمهٔ توحید بود اگر ایمان میآوردند فبها و اگر اعلاء کلمهٔ توحید از نتایج و اولاد آنها هم میشد فنعم المراد

تو موی بینی و او پیچش مو   تو ابرو او اشارتهای ابرو

و علاوه نفرین و عذاب عمومی وقتی است که از وجود امت برای پیشرفت مقصود نتیجه حاصل نشود و از ایمان و یا از خدمات آنها مثل قوم نوح بکلی یأس حاصل شود و حال آنکه از وجود منافقین و بنی امیه چه بسیار فواید عظیمه در اقامهٔ اساس شرع اقدس و نشر آیین اسلام عاید شد و چقدر خدمات در توسعه بلاد مسلمین از آنها بروز کرده و چه مؤمنین پاک از اصلاب آنها بوجود آمدند در این مقام برای توضیح مقال یک مثل عامیانه لازم است

هرگاه صاحب منزلی دو نفر نوکر داشته باشد و این دو نفر با یکدیگر هم مذهب و هم مسلک نباشند و یکی از حیث عقیده باطنی با صاحب خانه و آقای خود شریک العقیده باشند و دیگری مخالف العقیده و هر دو در نگهداری خانه متفق باشند و صاحب خانه اگر بخواهد امورات را

ارجاع بنوکر بهتر دهد و دیگری باندازه مزاحمت خواهد کرد که اصل خانه از میان برود و اگر صاحب خانه با آن نوکر منافق با رفق و مدارا سلوک کند امورات مقصوده صاحبخانه را انجام میدهد و صاحب خانه بعلت خارجی یا نظر بمصالح نفس الامری صلاح در اخراج نوکر خارجی نبیند آیا فطرت عقلائی چه حکم خواهد کرد غیر از اینکه صاحب خانه در صورت عدم جنبه باید با هر دو نفر بمسالمت سلوک نماید (چیزی بنظر میآید مثلاً)

شاید عوام الناس چنین خیال کنند که خلفاء یا پدران آنها اشخاص بیکفایت و بی قابلیتی بودند نه چنین است بلکه قابلیت و کفایت خصوصاً راستی و عدالت آنها بتمام روی زمین منتشر گردیده و خدمات آنها باسلام و ترک لذاید دنیوی و عدالت و مساوات آنها در تمام تواریخ مسطور است

ابو قحافه یکی از اشخاص سورچران و در هر محفل و انجمن حاضر و ناظر و اکول و شروب که باصطلاح کاسه را هم با انگشت پاک میکرد علاوه بر تاریخ کنیت او دلالت بر این معنی دارد و با مردمان دوره گرد رفیق و سمت ریاست بر سورچیان و مقدسین آن زمان داشت و اینگونه مردم خیلی نفوذ کلمه نسبت بعوام دارند و خیلی هم جسور واقع میشوند و غالباً فقرا را انجود جذب میکنند و مقدس لعاب هم اتفاق میافتد و بس کارها بتوسط آنها پیشرفت میکند

و خود خلیفه اول یکی از اشخاص نافذ الکلمه و مشایخ و دلیل و راهنمای زوار خانهٔ مکه و

معروف بامانت و درستی بود و دلیل بر صداقت و درستی او کلام اوست که فرموده

اَقیلونی اَقیلونی ولستُ بخیرکم وعلیٌّ فیکم

و خطاب در دربار ابی السلاح رئیس و مشیر و مشار قصابخانه و قربانخانه مکه و خیلی طرار و جرات
و در هر کاری خود را دخیل میکرد و عیاشیها در خلیفه دوم خیلی خوشحال و شیرین زبان و جذابیت
داشت و در میان نسوان بخوش سلوکی معروفیت داشت

و خود خلیفه دوم یکی از اشخاص سیاسی و جهان دیده و از جانب قریش بسمت نمایندگی و وکالت
با قبایل همجوار مبعوث میشد و برای او مخالف و مؤالف راضی بودند و هر چه از اینگونه کارها
بدست میآورد با آنچه از ریاست قصابخانه و قربانخانه مکه فراهم میکرد بارفقاء و یاران
خرج مینمود و یک وقتی قبل از اسلام بعنوان سفارت در زمان هرمز بن انوشیروان به مداین
رفت و از عدل و داد انوشیروان در مکه تعریف میکرد و بعد از آنکه اسلام قبول کرد خدمات
شایان باسلام نمود در حفظ و حراست حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهایت مراقبت را داشت
و داخل در جماعت بیعة الرضوان بود و در عدالت و انصاف او همین بس که کرارا فرموده

لولا علیٌّ لهلک عمر

ابوسفیان یکی از بزرگان و متنفذین اهل مکه و سردار جنگ و کدخدا و رئیس عرب بود و مثل آنکه
جناب ابوطالب رئیس و حامی و متولی و صاحب ضیافت و کلیددار کعبه بود و عمویش

عباس سقاباشی کعبه بود و بین ابیطالب و ابی سفیان همیشه نزاع بود و ابولهب عم دیگر
حضرت رسول مدعی ابیطالب بود و از اینجهت آن همه لجاجت با حضرت ختمی مرتبت کرد
و با ابوسفیان و ابوجهل همیشه اسباب چینی میکرد که شاید ریاست و تولیت کعبه را از ابیطالب
بگیرد و همیشه میگفت که بر حسب ارث و اولویت تولیت خانه کعبه باید بمن واگذار شود یا
شریک برادرم باشم و این اشخاص که دارای کنیه و لقب بودند غالبا از شرفا و بزرگان
مکه بودند و اگر اشخاص رعیت آب کنیه و لقب برای اولادشان قرار میدادند آنها را
تمسخر میکردند بلکه رؤسای قبایل آنها را تنبیه مینمودند و این طریقه همه وقت معمول بین الناس
بوده و خواهد بود

عثمان بن عفان یکی از آقازادهای بنی امیه و صاحب مکنت ادیب و چیزنویس با هر دو منشی
وحاجب الشریعه بود معاویه یکی از آقازادهای با کمال و منشی و خوش اخلاق و ادیب
و شاعر و خطیب و حلیم و سلیم و رفیق و باوفا و صاحب مال بود و در وفای او همین بس
که عمرو عاص را که رفیق دیار و همدمش بود چه اندازه معزز و محترمش میداشت اگرچه
عیاری عمرو عاص او را باین رتبه رسانید

باری شرح حال این اشخاص بطور حقیقت یک کتاب مفصل لازم دارد غرض این است
که با وصف این اوضاع و حسن سلوک و اطاعت نمودن این اشخاص در اوامر حضرت

ختمی مرتبت و ترویج نمودن آنها کلمهٔ توحید را و حفظ مقام رسالت را آیا سزاوار بود
که با آنها پیغمبر ختمی مرتبت سر نماید

خوب یادم آمد مرحوم مجلسی هم در احوال زوجات حضرت مینویسد یک شبی حفصه خانم
دختر خلیفهٔ دوم زوجهٔ حضرت رسول طرف مجادله در باب ملزومات زنانه با پیغمبر خدا
شده بود حضرت ختمی مرتبت فرمودند که هرچه پدرت عمر تصدیق کند طرفین قبول میکنیم حفصه
خانم هم رضا شد عمر وارد شد حضرت فرمودند حفصه عرض حال را به پدرت بگو حفصه خانم
تادب نمود عرض کرد یا رسول الله شما اول بگوئید ولی راست و صدق بگوئید چون
عمر این عبارت را شنید حفصه را کتک زد خواست او را بکشد که چرا کذب و دروغ را درباره
رسول خدا جایز میدانی

حضرت ختمی مآب فرمودند (یا عمر کف عنها فان النساء نواقصات) نظیر این وقایع در
کتب احادیث و تواریخ در باب افعال عمر در حفظ مقام رسالت پناهی بسیار مسطور است شما
بخدا انصاف دهید که اینگونه اصحاب غیور مروج را شخص سیاسی حکیم از خود میرنجاند آیا
بعد از این بیانات هیچ شک و شبهه برای احدی در سیاسات نبویه باقی میماند پس فرقهٔ
شیعه تاسیاً برسول الله و تبعاً لاولاده و خوفاً لتفرقة المسلمین کاراً نیاه علانیه نباید زبان
طعن به اصحاب نبوی بگشایند یکی از محققین فقهاء اثناعشریه را عقیده بر اینست که هرگاه اشخاص

نادان زبان طعن بر خلفاء بگشایند و تصریح باسم نمایند نظر باحکام ثانویه بسیاسات عقلیه
باید او را تنبیه نمود اهل بصیرت هرگاه در رأی این شخص دانشمند بنظر احکام ثانویهٔ فقهیه بدقت
تحقیق بنگرند و اوضاع امروزه را ملاحظه نمایند شریک رأی این محقق خواهند شد ائمه
معصومین در زمان خلفای بنی امیه و عباسیه اگر طعنی بر آنها وارد فرمودند بطور ایماء و اشاره
بوده و تصریح باسم نشده و اگر با خلفا طرف مجادله بودند غالبا در مجلس خاص بوده نه در مجلس عام
چراکه تجاهر بجدال را موجب تفرقهٔ شمل مسلمین و تسلط خارجه میدانستند اینست که ائمه معصومین
سادات بنی الحسن را از طرف شدن با خلفا منع بلیغ میفرمودند

جواب از سؤال نهم — اما شکوهٔ حضرت ولایت پناهی از حلمش و صحبت چرا هرگاه
شخصی از جانب حق مأمور باشد و خود را افضل و اعلم و اتقی از متصدیان امور بداند لابد من باب
ادای تکلیف اظهار حقانیت خود را باید بنماید ولی اگر طرف مقابل قبول نکند و در انجام مطلوب
ولو بنحو اجمال اقدام نماید البته شخص اعلم در مقام مجادله و قتال برنخواهد آمد کما اینکه حضرت امیر
المطلب را معمول فرمودند بروایت معروفه حضرت زهراء بحضرت امیر عرض کرد چرا شمشیر نمیکشی
و احقاق حق خود را نمیکنی حضرت امیر علیه السلام فرمودند گوش باذان بلال بده وقتی بود
که بلال شهادتین را گفت حضرت امیر فرمودند میل داری شمشیر بکشم و اسم خدا و نام پدرت
محو شود عرض کرد ابدا راضی نخواهم شد علاوه بر عداوت بنی امیه با علی علیه السلام حجاج

از بنی هاشم هم راضی بخلافت علی نبودند مثل آنکه بستگان عباس میگفتند عباس نسب وارث
اولی بخلافت است از علی ولی عبدالله بن عباس آنهارا تکذیب میکرد و بعضی از اصحاب و اتباع
منافق هم که جدیت علی علیه السلام را در اجرای قانون شرع دیده بودند و در کشتگی خودشان
بدست مبارکش مشاهده کرده بودند از طمع بیت المال هم مأیوس بودند با نهایت شدت
سعایت میکردند چون این مطالب بر حضرت امیر آشکار بود اقدام بجدال نفرمودند و هفده
سال در خانه نشست و در اغلب موارد خلیفه ثانی با حضرت مشورت می نمود و نهایت احترام
و تکریم را از آنجناب میکرد و حسنین را از بیت المال احتراماً لرسول الله سهم بدرین میداد لهذا
چون در زمان شیخین رعایت قوانین موضوعه شرعیه میشد حضرت امیر هم آغاز منازعه نفرمودند
و در زمان عثمان که رخنه خواست بقانون اندازد و بنی امیه را در همه چیز مقدم دارد و میل
و اجتهاد شخصی بیت المال را تقسیم کند و قصرها و مزارع را به بستگان و همراهانش تیول داد
مردم بصدا در آمدند و شورش کردند علی علیه السلام کراراً مردم را منع میکرد و پیغام
میفرمودند که بروید بسیره شیخین عمل کن عثمان اعتنا نکرد آخر الامر حضرت هم سکوت فرمودند
و جلوگیری از مردم ممکن نشد آمدند و محاصره کردند

بعد از قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام مخالفت عایشه و آغاز ضدیت معویه و تمرد
بحکم و فتوی و فرمان میت غیر اهل فتنه برخاست و آنچه در باطن داشت بروز داد

جواب از سؤال دهم و یازدهم — و اما طرف شدن حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام با معاویه برای دو چیز بود یکی ظلم و عدم استحقاق بخلافت دیگر عدم رعایت
و خودسری نمودن و استبداد برأی شخصی و اعتنا نکردن بحکومت ملی یعنی حکومت دو قسم است
یا باید شخص حاکم منصوب از جانب خدا باشد یا آنکه باجماع و رضای ملت که هر دو بهتر است
از حکومت استبدادیه چراکه اگر سلطان خواسته باشد شهوت رانی و ظلم کند ملت بتواند او را
منع نماید در کتاب کلمهٔ جامعه اقسام سلطنت را بطور مستقصی و مستوفی بیان کرده ایم و چهار سال
قبل بحلیهٔ طبع درآمده منتشر گردیده

جواب از سؤال دوازدهم — بعد از شهادت علی علیه السلام که معویه بحکومت
استبدادیه نائل شد و مسئلهٔ قتل عثمان و خروج خوارج و اجتماعات بنی هاشم را در نظر
داشت متنبه شد و بنا را بر عدل گذاشت و حلم را شیوهٔ خود قرار داد و اکرام فوق العاده
به بنی هاشم میکرد و ظاهر شریعت را مرعی میداشت تا اگر حضرت امام حسن علیه السلام هم چون
بی انصاری را دید قوه طرف شدن نداشت و چون حفظ ظاهر ملحوظ معاویه بود برای رفع
جدال و باقی ماندن کلمهٔ اسلام با معاویه مصالحت و مسالمت نمود با شرایطی چند که صرفه اسلام
و مسلمین در آن منظور شده و چون نقطهٔ نظر همان باقی بودن کلمهٔ توحید و نبوت است هر
امری که مقدمهٔ محافظت کلمتین باشد بزرگان این ملاحظه را منظور مینمایند در زمان معاویه

بنی هاشم معزز بودند و آیین نبوت را با نهایت جرأت حفظ و اجرا میکردند معویه خیلی از بنی هاشم ملاحظه میکرد و پیوسته نشر اسلام و فتح بلاد هم مینمود و علم اسلام را در بلاد مفتوحه نصب میکرد و کشتی جنگی در دریای متوسط و مغرب انداخت باندازهٔ بنی هاشم و اهالی مکه برتری بر بنی امیه میکردند که حد نداشت با وجود این معاویه معترض بنی هاشم نشد و حلم و سخاوت فوق العاده شیوهٔ خود قرار داده بود حتی زنان بنی امیه را مورد تغزل قرار داده بودند خصوصاً دختر معویه را عبدالرحمن پسر حسان بن ثابت در شام عنوان کرده بود تا یک روزی یزید از تغزلات عبدالرحمن بمعویه شکوه کرد معاویه گفت پسر حسان چه گفته یزید گفت در حق خواهرم عشق ورزی کرده نسبت شنیع باو داده معویه گفت چه شعری گفته یزید گفت این شعر را گفته

طال لیلی و بت کالمجنون	و مللت الثواء فی جیرون

معاویه گفت طول شب او و حزن و ستوه او و ملالت او از اقامت در شام چه ضرر بما دارد یزید گفت این شعر را گفته

فلذاک اغتربت بالشام حتی	ظن اهلی مرجمات الظنون

معاویه گفت غریب بودن او در شام و گمان او و هلاکت اهلش را بتو چه ضرر دارد یزید بر آشفت و گفت این شعر را گفته

هی زهراء مثل لؤلؤة الغوا	ص میزت من جوهر مکنون

معاویه گفت راست گفته مگر خواهر تو اینطور نیست یزید گفت این شعر را گفته

و اذا ما نسبتها لم تجدها	فی سناء من المکارم دون

معاویه گفت حرف حق بهتر از این گفته نشده مگر از حسب و نسب خواهرت بالاتری هست یزید بر آشفت و گفت یا امیرالمؤمنین عبدالرحمن فاسق این شعر را گفته

ثم خاصرتها الی القبة الخضرا	ء تمشی بمرمر مسنون

معویه گفت دروغ گفته ضرر حرف دروغ راجع بگوینده است یزید در غضب شد و از نزد معویه بیرون رفت و گفت عبدالرحمن را خواهم کشت بعضی از اصحاب که مسبوق بتهور یزید بودند رای دادند که معویه عبدالرحمن را حبس کند فردای آن روز معاویه فرستاد عبدالرحمن را آوردند لدی الورود از او استقبال کرد در روی تخت خود جایش داد نوازش کرد مشغول مذاکرات شدند معاویه گفت شما چرا تعریف زهرا خانم خواهر یزید را کردید و تعریف خواهر دیگرش را نکردید از شما تمنا دارد که تعریف او را بیشتر نمائید و یک مبلغ خطیر باو انعام داد فردای آن روز برای دختر مجعولی و موهومی معویه خواهر یزید تغزلات فوق العاده نمود و اشعارش منتشر گشت اهالی شام که اشعار موهومه را دیدند گفتند عبدالرحمن اشعار اولیه را هم دروغ گفته و رفته رفته مردم عبدالرحمن را استهزا کردند تا آنکه از خجالت در شام نماند و هجرت کرد چنانکه در جریدهٔ الهلال هم مذکور است

خوب ملاحظه نمائید که با این حلم و حوصله و تدابیر عملیه و حسن سلوک و جذب قلوب فساق
و فجار و اهل طمع چطور حضرت امام حسن علیه السلام مجبور بصلح نشود و برای باقی بودن کلمهٔ جامعه
اسلام چطور صلح را بر جنگ ترجیح ندهد ابو دعبل شاعر معروف چه اشعار فصاحت آمیز در حق
زنان بنی امیه در زمان معویه انشاد کرد و معویه بقوهٔ اکرام و مهربانی آنها را ساکت میکرد
کار بجائی رسیده بود که عمرو بن ابی ربیعه و ابن مغنی بدون تقیه زنان بنی امیه را علنی و آشکارا
در موسم حج عنوان میکردند و علاوه زنان و دختران ممدوحه صله بآنها میدادند نمونه اش
امروزه در دیار عجم پیدا میشود آفرین بر این غیرت اینگونه مطالب هست که آخر الامر
سبب زوال شرف و انهدام اساسهٔ ملک و سلطنت و بی اعتباری ملت است اما آنکه بعد از
انقراض بنی امیه بنی العباس بسلطنت نایل گشتند خیلی فرق است چرا که بنی العباس تعصب قرابت
با حضرت رسول اساسهٔ اسلام را بهتر نگه داری میکردند و بنی امیه محض کینه دیرینه و زندقه
و نفاق باطنی با اساسه اسلام معاند بودند و بسر ابی آنها علی الظاهر محض منافع شخصی بود
و بنی العباس معتقد بشریعت بودند ولی حب ریاست نگذاشت که تصدیق بنی فاطمه
و اولاد علی را بنمایند در زمان بنی امیه چقدر علی علیه السلام را سب میکردند ولی در
زمان بنی العباس احدی قدرت جسارت نداشت و علاوه بنی العباس مستند بارث
خلافت بودند میگفتند عباس عم رسول خدا اولی بارث است از ابن عم مثل آنکه ابو هاشم

پسر محمد بن حنفیه و تابعین او و روسای کیسانیه مدعی خلافت بودند و همچنین سادات بنی الحسن
ادعاها داشتند و خلافت را امر موروثی میدانستند بحکم الاقرب یمنع الابعد هر یک از ذریه
لایق و کافی و اعلم و عادل بوده او را خلیفه میدانستند یعنی هر کس بتواند حفظ قرآن را بکند
و آئین مملکت داری را بداند و اجماع اهل حل و عقد هم بریاست او قرار گیرد اولی الامر
میدانستند و اطاعتش را مثل اطاعت نمودن از رسول واجب میشمردند تا بمرور ایام این
اوصاف را کنار گذاشتند و خلافت را موروثی کردند هارون الرشید بحضرت امام
موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد انا امام الاجسام و انت امام الارواح اوصاف خلافت را
بنحوی که در کتب شیعه مسطور است معتقد نبودند و اگر بنی العباس با بنی فاطمه اتفاق میکردند
خلافت و سلطنت آنها عالم را احاطه میکرد و تصدیق بنی العباس در حق بنی فاطمه چون
مستلزم نفی خودشان بود تصدیق نکردند لهذا تصدیق شیخین و تکذیب بنی فاطمه و بنی امیه را میکردند
غافل از این که تکذیب بنی امیه بلکه ابتدا از مستلزم تکذیب سایرین است

زنهار به بند او مزن دست — کاین رشته سر دراز دارد

جواب از سؤال سیزدهم — قصهٔ جانگداز سید الشهدا علیه السلام نیست که
چون یزید عنید شریر فاسق کافر بعد از پدرش بسلطنت رسید و خیال در سر او از قدیم بود در
مقام اجرا برآمد یکی محو شریعت دیگری قلع و قمع بنی هاشم خصوصاً علویین بنی هاشم ملتفت این

گفته بودند لهذا اسرار از بیعت پیچیدند دیگر آنکه قابل خلافت بود حضرت امام حسین علیه السلام میدانستند
یزید هم اول کاریکه کرد خواست بیعت از ایشان بگیرد و آنچه را که حضرت بخواهد دریغ ندارد
حضرت هم کما هو حقه بر نیات او مطلع بودند این بود که اول خیال یزید وصلت با بنی هاشم شد
خواست دختر عبدالله پسر جعفر طیار را بگیرد حضرت مانع شدند و سالی پانصد تومان تقریباً
که قیمت خرمای بغیبغه که ملک حضرت بود بعبدالله بن جعفر واگذار کردند که این وصلت را نکند
و این مسئله خیلی اثر بر یزید عنید کرد بدو جهت یکی محروم شدن او از جمال بیمثال دختر عبدالله
پسر جعفر یکی سد خیال یزید که میخواست بوسیله این قرابت جمعی از بنی هاشم را با خود همراه
نماید و شمل بنی هاشم را باینوسیله متفرق سازد لهذا کینه یزید شدید شد و بحاکم مدینه
سخت گرفت که بیعت از حضرت بگیرد حضرت یقین داشت که اگر بیعت کند نه از شریعت
جدش و نه از بنی هاشم اثری باقی نخواهد ماند لهذا دل از جان و مال و عیال برداشت و
تقیه را کنار گذارد و تا بر تمام مردم کفر و زندقه یزید و حقانیت خودش را علنی کند و سنت
بزرگی برامت جدش برای بقای اسلام و شوکت اسلامیه بگذارد و جان دادن در راه محبوب
حقیقی و رفع کدورت جسمانی و وصول بجهان جاودانی و صرف نظر از دار پنجروزه فانی
در نظر اولیاء و اهل الله هیچ اهمیتی ندارد بلکه محض شوق و اشتیاق بوصال محبوب لایزال
جان دادن و اسارت نهایت آمال و آرزوی محب و عاشق است و بعلاوه که پیرایه هم

برا وبسته شود مثل آنکه شخص ظالم پست فطرت جاهلی خواسته باشد حکومت بر شخص عالم فاضلی
نماید و بعلاوه که نکته سیاسی هم ضمیمه مثل آنکه بکشتن شخص عالم شریف و اسیری عیال او
یک ملت از خواب غفلت بیدار و بتمیز حق از باطل هشیار و بحقوق خود آگاه گردند و از
ظلم و جور ظالم خلاص شوند مثلاً در همین زمان بعضی از مؤمنین هستند که از رواج بازار ظلم
و فسق و فجور با چشم گریان و دل بریان محزون‌اند و اگر یقین کنند کشتن آنها ظلم و
فسق علنی برطرف میشود خود را بکشتن میدهند ولی اغلب مسلمانان این زمان مثل اتباع
سامری چشم و گوش آنها کما هو حقه باز نیست و قوم سامری هم اعتقاد بخدا داشتند و هم
بموسی ولی من باب جهالت گوساله را پرستش کردند و سایرین هم که تابعین هارون بودند
گفتند بما چه و این زمان عیناً شبیه بهمان زمانست اشخاص مسلمان مآب میگویند بما چه و
برای توجیه صحت عقیده خود میگویند امر بمعروف و نهی از منکر شرائطی دارد و بلی شرائطی
دارد ولی نسبت بفرد نه نسبت بافراد یعنی اگر افراد همراه باشند معروف منکر و منکر معروف نخواهد شد
و خود و عیال خود را اسیر خارجی نخواهند دید و آئین مذهبی را از دست نخواهند داد و از این بیانات
واضح و آشکار است که مفاد منفی آیه شریفه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نسبت بحضرت مبدل بمصداق
مثبت القوا بایدیکم الی التخلصه گردید کما آنکه خود حضرت فرمود ترکت الخلق طراً فی هواکا
وایتمت العیال لکی اراکا ولو قطعتنی فی الحب ارباً لما حن الفؤاد الی سواکا

و ما اکتفا باین مختصر نموده ختم کلام را در این مقام مینمائیم و مراثی شهادت حضرت سید الشهدا ارواح العالمین له الفداه در تشیید مبانی دین مبین اسلام و تمیز حق و باطل از رساله سیاسة الحسینیه بخوبی واضح و آشکارا میشود و این چند بیت عربی را برای اهل ذوق و حال و ارباب وجدان و کمال مینگاریم امید چنانست که حین القرائه اگر برای آنها حالی رخ دهد این خادم شریعت خواجه لولاک را بدعای خیر یاد نمایند و اگر سهو و غلطی در تحریرات مشاهده شود بموجب العفو عند کرام الناس مقبول در صدد عیب جوئی بر نیایند و با چشم مغرضی و حق بینی ملاحظه فرمایند و کلمه حکیمانه الانسان محل السهو و النسیان را نصب العین خود سازند و شیخ سعدی این رباعی را در جواب اشخاص معرض بطریق دفع دخل مقدر را فرموده خصوصاً معرضین مذهبی (آنانکه بکنج عافیت بنشستند

دندان سگ و دهان مردم بستند کاغذ بدریدند و قلم بشکستند وز دست و زبان نکته گیران رستند

وهی هذه

هذه قصیدة للمؤلف دام عزه

یا سائلی این العلوم مدارها ... این الحماة الدین این مزارها
بمن المدارس اسست وتشعشت ... بمن المجالس زینت حضارها
وبمن عیون العلم منه تفجرت ... ومن المحیط بحورها وغمارها
ومن اتقی اضحی یطوف بداره ... وبه الشرافة شرفت آثارها
بمن الصفا والمروتان وکعبة ... امت تفاخر فی الوری عمارها
وبمن اقیم الدین وارتفع السما ... وبمن تجلی شمسها ونهارها
یعنی لهیبته الجبال تدکدکت ... والارض انخضعت له اقطارها
بک یا علی اقیم دین محمد ... وبک انجلت عن وجهه اکدارها
وبه قواعد دین احمد شیدت ... وبه استقر حدودها وحصارها
فتح البلاد بسیفه وتزعزعت ... سطح البسیطة سهلها وقفارها
بوجوده خلق الوجود وکمه ... جنات تجری تحتها انهارها
وبیوم بدر قد علمت بانه ... سطوات حیدرة فنت اشرارها
وبسیفک الاحزاب عزع جمعها ... وقلعت عمروهم فاخمد نارها
لولاک ما المجد نسل ولا ... مشکوة فاطمة ولا انوارها
انت السماء المجد والفلک العلی ... وبنوک فی غسق الدجی اقمارها
والیک یا مهدی آل محمد ... منی التحیة والسلام دهارها
فی کل صباح وکل عشیة ... ما ادبرت واستقبلت بکارها

والبلد

والیک عنی لا تحدث فاطمه — بمصاب زینب الحزین شعارها
حملت الی ولد الطلیق اسیرة — مهتوکة شمتت بها نظارها
طالت بها ایدی الزمان وفرقت — شمل النبوة دینها وجوارها
هرقت دما فتیانکم فی کربلا — وسفت نحور رضیعکم اوتارها
لله کم من فتیة فی کربلا — قطعت یداه یمینها ویسارها
بقیت معطلة بها مسفوحة — وتسفلت الثار یؤخذ ثارها
کم ابررت بالطف من فتیانکم — وبناتکم قد هتکت استارها
کم عطلت احکام شرع محمد — فتغیرت وتحاکمت کفارها
والیک عنی لا تحدث فاطمه — بمصاب ارض الطوس فی مزارها
طالت بها ایدی الشرار وانقضت — البقعة العلیا کذا اوکارها
هجمت بدار الله فرقة روسیا — تتناوی الفجار فی اطوارها
یاطوس وا اسفا علیک لبقعة — سهر العیون بها بطول سهارها
یا بلد بی لهفی علیک لحمرة — طب الصدور بها وذاب فقارها
والیک یا مهدی آل محمد — خذ ثار ارض الطوس من فجارها
صبت علیک مصائب فی غزتل — تعسا لهذا العام من آثارها

فمتی المجالس زینت بمحمد شکم
شمس الافاضل قطبها ومدارها

سیاستیه الحسینیه

مقدمه ایست که در روزنامه حبل المتین نوشته شد

بسم الله وله المنه

مراسم شهادت اعلیحضرت حسین علیه السلام

همه ساله تعزیه داری خامس آل عبا شاهنشاه شهدا حسین مظلوم علیه السلام در طبقات مختلفه عالم خاصه شیعیان زیاد میشود

حقیقة عجب واقعه جانگداز و حادثه جگرسوزیست که برخلاف جمیع مصائب کونیه که بمرور زمان کوچک میشود همه روزه بر عظمت اثرات جانکاه آن میفزاید تا جائیکه بسایر نفوس بشریه که بهره از نورانیت اسلام هم ندارند سرایت نموده و مینماید چنانچه در ممالک وسیعه هند که دارای مختلفة العقیده و اخلاق و عادات و تربیه اند حتی در کوچکترین قصبات و دهات آن که اسم و رسمی از هیچ طبقه مسلمانان در آنجا دیده نمیشود بمجرد دیدن هلال غم افزای محرم نمودار میگردد یک انقلاب محزونانه در اهالی انجا دیده میشود و بگوش آشنایان محبت حسین نام مبارک حسین میرسد اگرچه حرکات و سکنات آنها بر وارد دین و عابرین خارجه غیر مربوط مینماید ولی چون در عادات و مراسم قومی آنها نظر دقیق شود خواهیم دید که همان رسوم عزا است که بطریق خود

بجا بیاورند فرقهٔ در آتش میروند طبقهٔ ترک لذات میگویند جامعی برسم در ولج خود با آنها
ماتم میکنند و نا آشنایان بمراسم آنها این اعمال را تماشا مینمایند و مضحکه میکنند تا جاییکه راجوات
و امراء بزرگ مانند گوالیر و پتیاله و اندور و غیره سالی صدهزارها روپیه صرف عزاداری نموده
با آن جبروت امارت بنده وار شرکت در این ماتم سرائی مینمایند جمیع طبقات سنت و جماعت
هندوستان هریک بوضعی و قسمی شرکت در مراسم محرم دارند و بتصدیق جمیع واقفان هر سال
در هندوستان شیوع مراسم عزاداری در محرم بیش میشود و حال آنکه مسلم است ترقیات تربیتی و
نورانیت تعلیمی در کلیهٔ طبقات هند روز در افزونست و همین نکتهٔ باریک را هر گاه دقیق شویم میتوان
بر حقیت و حقانیت و روحانیت حسینی برهان عقلانی پنداشت

بدبختانه شرذمهٔ جدیت پسند که از دانش بمزایای ترقیات قومی بیخبر و از فلسفهٔ مذاهب بلکه مذهب
خود بی بهره اند چون شرف و افتخار و مزیتی بر همگنان حاصل ننموده به لاابالی گری و اظهار
بی دیانتی خود را معروف و انگشت نما میکنند و بجهالت معنوی خویش اعتراف کرده
بی لیاقت خود را میخواهند به بی دیانتی جلوه دهند غافل از آنکه حکمای بزرگ عالم و فلاسفهٔ
سترگ اروپا که موشکافان طبیعت و امروزه کاشف غوامض کلیهٔ طبیعیات اند باز هم افتخار خود را
بدیانت و شرف خویش را بپای بندی مذهب میدانند

یکی از فلاسفه میگوید بیرون کشیدن گردن از زیر طوق قوانین مذهبی همانا دشمنی با تمدن و پسندیدن

و پسندیدن کلیات حیوانی و بی رسن بودن در شهوت رانی و ترک مزایای انسانیت است
بعوالم بربریت و زندگانی هام هام

دیگری میگوید پست ترین دیانت بر بی دیانتی شرف دارد چه مانع قوی بنی البشر از تجاوز
بحقوق یکدیگر و ارتکاب اعمال وحشیانه حقوق شکنانه و پیروی از سجایای پسندیدهٔ نافع
بانسانیت همانا تقبیح و تحسین بین الملل است که زاییده شده از دیانات میباشد عجب آنکه کم
مدرکان پای بندان بدیانت را موهوم پرست میگویند و خود هم در سخنان خویش توغل
نمی نمایند که هر حرکتی که میکنند حاوی بر بسی موهومات و هر سخنی که میگویند مربوط باوهام است
و ابداً تصور نمیکنند که در این قرن اخیر چه قدر از مواد یکه قبل ازین موهوم تصور میشد امروز
معقول بلکه محسوس گردیده است

راه آهن تلگراف بی سیم و با سیم قوای مختلفهٔ برقیه و جعبهٔ ناقل الصوت و صدها امثال آن
که امروز محسوس و معقول گردیده هر گاه قبل از ایجادشان مخبر صادق خبر میداد در نزد
عقول ناقصهٔ محدودهٔ ما موهوم تصور میشد ممکن است موادی هم که امروز در پیش ما موهوم است
فردا معقول گردد

یکی از حکمای اسلامی میگوید که انسان راست در آنچه با عقل ناقص او درست نیاید سکوت
اختیار کند نه آنکه در تکذیب و تردیدش بکوشد خصوصاً فرمایشات انبیاء کرام که متقن

سیاستة الحسینیة - یا - رولسیون حسینی

(ترجمه از رساله سیاست اسلامیه)

(مؤلفه (مسیو ماربین) آلمانی)

مؤلف رساله مذکوره که فیلسوفی معروف و حکیمی مشهور و واقف ترین فرنگیان بسیاست اسلامی و از مورخین بزرگ بشمار است در رساله مزبوره که مبنی بر فلسفه اسلام است فصلی بعنوان مذکور نگاشته که یکی از اسلام خواهان ترجمه آن فصل را برای اداره فرستاده ما نیز بمناسبت محرم و حالت کنونی شیعیان خاصه ایرانیان درج مینمائیم

در فلسفه مذهب شیعه

حسین بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف علیهم السلام نبیره محمد صلی الله علیه و آله که از دختر محبوبه اش فاطمه سلام الله علیها بوجود آمده و میتوان گفت اجلاء صفاتیکه در آن دوره در عرب مستحسن بوده تماماً را دارا و شجاعت را موروثی از پدر داشت عالم ترین مسلمانان باحکام دین جدش بود و محبوب ترین صفات را که سخاوت بود بدرجه کمال داشت خیلی فصیح البیان و طلیق اللسان بود

مسلمانان در عقیدت بحسین بالاجماع متفق حتی طوایفی که بپدر و برادرش زشت میگویند (غرض مؤلف خوارج است) ویرا مدح و ثنا خوانند و کتبشان مشحون از ملکات حسنه و

سجایای ...

غالب فرق مسلمین در حق حسین عقاید عظیمه دارند ولی چیزیکه ما میتوانیم در کتاب خود بدون بیم معارضه بنویسیم اینست که پیروان علی (یعنی شیعه) بیش از آنچه نصاری در حق حضرت مسیح میگویند در حق حسین عقیده دارند همان قسم که ما میگوئیم عیسی متحمل اینهمه زحمات برای عفو ذنوب نمود آنها در حق حسین قائل و در قیامت شافع مطلقش میگویند چیزی که ابداً قابل انکار نیست که در حق حسین قائل شویم اینست که در عصر خود اول شخص سیاسی بود و میتوان گفت که در ازمنه دیانات احدی چنین سیاست مؤثری اختیار ننموده بود با اینکه پدرش علی حکیم اسلام بوده و حکمیات و کلمات شخص او هم از سایر حکمای معروف عالم کم نبوده مع ذلک سیاست حسینی از او بروز ننموده

برای اثبات این نکته باید اندک عطف توجه بتاریخ عرب قبل از اسلام بشود آنوقت خواهیم دید بین بنی امیه و بین بنی هاشم نسبت و قرابت بود یعنی بنی اعمام بودند چه امیه و هاشم پسران عبد مناف اند و قبل از اسلام بین این دو عمو زادگان نقار و کدورت بدرجه بود که فوق آن تصور نمیشود و مکرر با یکدیگر قتال و جدال نموده و باصطلاح اعراب هر یک مرد دیگر را خونخواه بود و در عرب طایفه قریش و در قریش بنی هاشم و بنی امیه عزیز و محترم و سیادت داشتند بنی امیه بحیثیت ثروت و ریاست بنی هاشم بلحاظ علم و روحانیت ریاست روحانی میان جمعیت

خانهٔ کعبه بوده و تاکنون هم در اختیار بنی هاشم است و شریف مکه باید بنی هاشم باشد در بدو اسلام کدورت بنی هاشم و بنی امیه خیلی بالا گرفت تا وقتی که محمد فتح مکه نمود و تمام قریش و کلیهٔ بنی امیه را مطیع و فرمان بردار ساخت در تمام واقع ریاست روحانی و جسمانی عرب را متصرف گردید این بود که طبعاً بنی هاشم در عرب بزرگ شده و بر بنی امیه مطاع شدند باغلبا این پیش آمد آتش حسد در کانون سینهٔ بنی امیه شعله ور بود و در صدد کشیدن کینهٔ دیرینه از بنی هاشم بودند تا پس از رحلت محمد موقع یافته بدواً کوشیدند که جانشین محمد را باصول ولایت عهد متعهدی نشود عاقبت باصول (الکشن) کثرت آراء قرار دادند و قوت مخالفت بنی امیه نگذارد که در جانشینی محمد اکثریت آراء با بنی هاشم شود و در این میدان بنی امیه کامیاب و بر بنی هاشم غلبه جستند بمناسبت همین خلیفه تراشی بنی امیه مقام منیعی حاصل نموده جاده را برای آیندهٔ خویش صاف کرده و همه روزه در نزد جانشینان محمد بر جایگاهشان افزوده و در امور سلطنت اسلام رکن رکین گردیدند تا اینکه سومین جانشین محمد در بنی امیه مسلم گردید و بنی امیه در هر جا و هر کار رتق و فتق مطلق گردیدند و برای آینده هم جایگاه خود را مستحکم نمودند نظر با آن نقار و کدورت دیرین و خونهائیکه بنی امیه برسم عربان از بنی هاشم طلب داشتند کمتر خلوص عقیدت و نیت پاک باسلام ابراز میدادند و در باطن عار داشتند که پیرو دینی باشند که مختوم باسم بنی هاشم باشد

ولی چون مسلمان در آنوقت زیاد بود و آنها هم مقاصد خود را در سایهٔ پیروی همین دین میدیدند علناً اظهار مخالفت نمی نمودند و ظاهراً هم پیروی میکردند همینکه خود را بمقامات عالیه دیدند و پایهٔ جاه و جلال خویش را محکم نمودند علناً تمرد از احکام اسلام کردند و همه در دربار عام سخنان مستهزآنه بدینی که بنی هاشم آورده بودند گفتند (گویا غرض مؤلف از حرکات علنی و سخنان شفاهی یزید در دربار میباشد که ذکرش در اینجا موجب اطناب است) بنی هاشم که کار را بدین منوال دیده و از خیالات بنی امیه واقف گردیده بیکار ننشسته حرکات سومین جانشین محمد را به پیرایه های عجیب و غریب بمردم نشان داده مسلمانان را بر خلاف وی شورانیدند تا آنکه سومین جانشین محمد را که عثمان و از بنی امیه بود و بیاری طبقات مسلمانان شرکت کرده بقتل آوردند و از روی اکثریت آراء بر علی چهارمین جانشین محمد قرار گرفت

پس از این واقعه بنی امیه یقین کردند که باز بنی هاشم دارای سیادت و عظمت مانند دورهٔ محمد خواهند گردید این بود که معاویه که از دیر باز از جانب جانشینان سابق حاکم شامات و خیلی مقتدر و مردی زیرک و دور بین بود بهانه اینکه قتل عثمان باشارهٔ علی بوده بیرق مخالفت برافراشت و اختلاف بین مسلمانان انداخته بهمان اصول قبل از اسلام شمشیر بین اعراب بر انداخته گردید در جنگهای عدیده و لو معاویه غالب بر علی نیامد مغلوب هم نگردید این بود

که سر بنی امیه از ریاست بنی هاشم علی و طولی نکشید که علی را کشتند از آن بعد کاملاً معاویه غالب
و حسن برادر بزرگ حسین که پنجم جانشین محمد بود با وی صلح کرد و جانشینی محمد بر بنی امیه مسلم آمد
معاویه از یکطرف مقتدر میگردید و از طرف دیگر با تدابیر عملی در اضمحلال بنی هاشم میکوشید
و در محو ابدی آنان دقیقه فرو گذار نمینمود و حسین با آنکه در تحت نفوذ برادرش حسن بود
ولی در اطاعت از بنی امیه حاضر نبود و مخالفت هم نمیورزید و حسین علناً میگفت من در
راه حق کشته میشوم و دست بناحق نخواهم داد بنی امیه را از او تشویش بود و این کشمکش
بود تا وقتی که حسن و معاویه درگذشتند و یزید جانشین معاویه گردید یعنی جانشین شخصی با صول
ولیعهدی از بعد علی جانشینی بوضع (الکشن) موقوف گردید فقط بعد از تعیین ولیعهد رضایت
تامه از بزرگان حاصل نموده یعنی از رؤسای قوم بیعت میگرفتند حسین (۴) دید از یکطرف حرکات
بنی امیه که سلطنت مطلقه داشتند و در آن اوان محافظ بر ریاست روحانی اسلام هم بودند [illegible]
عقیده مسلمانان را بدین جدش متزلزل سازد و از طرف دیگر هم دانسته بود که اگر هم برای اینکه
اطاعت بکند از یزید با آنکه بنی امیه نظر بعداوت دیرینه و خیالات مآل اندیشانه در محو بنی هاشم
فروگذاری نخواهند نمود و هرگاه چندی بدین منوال بگذرد نام و نشانی در این عالم از بنی هاشم
باقی نخواهد ماند این بود که مصمم انداختن رولسیون در اسلام برخلاف بنی امیه گردید و چنانچه
از آن ساعتی که یزید بجای معاویه قرار گرفت حسین تمرد از طاعت او را واجب قرار داده

و مخالفت خود را با او دستور قرار نداد و یزید هم مجدّ بر گرفتن بیعت و اطاعت حسین گردید
این بود که حسین عالماً و عامداً برای آن خیال عالی که در سر داشت تن بمرگ داد و پیش قدم
برای کشته شدن خود در انداختن رولسیون در اسلام گردید
صاحب وجدان اگر مداقه در اوضاع آن دوره و پیشرفت مقاصد بنی امیه و وضع و تزلزل عقاید
مسلمانان و استیلای آنها بر جمیع طبقات مسلمین داشته باشد تصدیق توانند کرد که حسین از
قتل خویش احیای دین جدش و قوانین اسلام نمود و اگر چنین واقعه پیش نیامده بود و حس
الکتریسی از کشته شدن حسین در مسلمانان پیدا نمیشد قطعاً اسلام بشکل حالیه خود باقی نمیماند و
ممکن بودی چون ابتدای اسلام بودی یک مرتبه رسومات و قوانین او ضایع گردد
حسین که بعد از پدر مصمم در اجرای این مقصود عالی بود بعد از نشستن یزید بجای معاویه از
مدینه بدین قصد حرکت کرد که در مراکز مهمه اسلام مانند مکه و عراق تخم این خیال بزرگ
خویش را منتشر سازد و در هر نقطه که حسین قدم میگذارد نفرت قلوب که مقدمه رولسیون
بود نسبت به بنی امیه در مسلمانان تولید میشد یزید هم که از این نکات باریک بیخبر نبود دانست
که اگر در یک نقطه از مملکت رولسیون شود و حسین در برابر او علم مخالفت بلند کند [illegible]
نفرتیکه مسلمانان از وضع سلوک و حکومت بنی امیه پیدا نموده بودند و دیگر بملاحظه توجه قلبی
که بحسین داشتند بسرعت آن رولسیون در تمام ممالک اسلام کسب عمومیت نموده و زوال

سلطنت ابدی بنی امیه در خواهد رسید این بود که بعد از جلوس بر تخت قبل از هر اقدام
مصمم قتل حسین گردید و این بزرگترین غلطهای بنی امیه بود و از همین یک خطای سیاسی نام
و نشان خود را از صفحهٔ عالم محو کردند

بزرگترین دلیل که حسین بقتلگاه رفت و ابداً قصد سلطنت و ریاست نداشت اینست که
حسین با آن علم و سیاست و تجربه که در عهد پدر و برادر در معاشرت با بنی امیه حاصل نموده بود
میدانست که با عدم موجودی اسباب خود و آنهمه اقتدار یزید مقاومت با او ممکن نیست
دیگر آنکه حسین بعد از پدر پیش گوئی از کشته شدن خود می نمود و از آن ساعتی هم که از مدینه
حرکت کرد بی پرده و به آواز بلند میگفت که من برای کشته شدن میروم و بجمیع همراهان
خود هم همین بیان را محض اتمام حجت تکرار میکرد که هر کس بطمع جاه و جلال با او بیعت کرده
ترک همراهی او گیرند و ورد زبانش این بود که من راه قتلگاه در پیش دارم دیگر
هرگاه حسین با این قصد و اراده نبود یعنی عالماً و عامداً بکشته شدن تن در نمیداد
و در جمع نمودن لشکر ساعی میگردید نه اینکه جماعتی هم که همراه داشت متفرق سازد چون
قصدی جز کشته شدن که مقدمهٔ خیالات عالی و آن رولیسیون مقدس بود مد نظر نداشت
بزرگترین وسیله را بیکسی و مظلومیت دانسته و اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب مؤثر واقع گردد
ظاهر است با آن محبوبیت که آن زمان حسین در مسلمانان داشت اگر مصمم بجلب قوت

شده بود میتوانست لشکری انبوه گرد خود فراهم آورد و در تصور است اگر کشته میگردید بهوای سلطنت
میگفتند و مظلومیتی که نتیجه اش آن رولیسیون اعظم بود حاصل نمیشد این بود که نگذارد به نزد
خود جز کسانیکه انفکاکشان از وی ممکن نبود مانند فرزند و برادر و برادرزادگان و بنی اعمام
و چند نفر تابعین خاص خود حتی با آنها هم تکلیف انفکاک نمود قبول نکردند و آنان هم کسانی بودند
که نزد مسلمانان بتقدس و جلالت قدر موصوف بودند و کشته شدنشان با حسین مزید بر عظمت
و تأثر آن واقعه گردید با قوت علم و سیاست حسین در افشای ظلم و ستم بنی امیه و ابراز
خیالاتشان در عداوت با بنی هاشم و اولاد محمد دقیقه فرو گذار ننموده

منجمله چون عداوت بنی امیه را نسبت بخود و خاندان خویش میدانست دانسته بود که بعد از
کشته شدن وی زنان و اطفال بنی هاشم (که آل محمد بودند) اسیر خواهند شد و این واقعه
در مسلمانان خاصه در عرب بیش از آنچه بتصور آید مؤثر واقع خواهد گردید چنانچه همانطور هم شد
و حرکات ظالمانهٔ بنی امیه و سلوک بیرحمانهٔ آنان بحرم و صبایای پیغمبر خود باندازهٔ در
قلوب مسلمانان مؤثر افتاد که اثرش از کشته شدن حسین و همراهانش کمتر نبود و عداوت
بنی امیه را با خاندان محمد و عقاید آنها را با اسلام و سلوکشان را با مسلمانان آشکار ساخت
این بود که حسین بدوستان خود که او را ممانعت از این سفر می نمودند علناً میگفت
(من برای کشته شدن میروم) و چون خیالاتشان محدود و از مقاصد حسینی بی اطلاع

بودند در منع مسافرت او ابرام میکردند آخرین جوابش بآنها این بود خدا چنین خواسته
و جدم چنین فرموده است و همینکه اصرار میکردند حال که چنین است برای کشته شدن میروی
زنان و بچه‌ها را میبر جواب میداد (خدا عیال مرا اسیر خواسته) و این سخنان حسین چون در
آنوقت بریاست روحانی مسلم بود لاجواب بودی و دال است براینکه حسین جز اجرای خیالات
عالیه که در سر داشت مقصد دیگری بخاطری نمیگذراند و این صدمات را برای حصول سلطنت
متحمل نگردید و نیز نادانسته در این مهلکه عظیم ورود ننمود چنانچه بعضی از مورخین تصور کرده‌اند
بدلیل آنکه با خواص خود که کله بازو دماغی روشن داشتند قبل از وقوع واقعه بسالهای دراز
برسبیل تسلیت از مصائب قبل از وقوع خود میسرود (بعد از کشته شدن من و ظهور آن مصائب
جایگاه خداوند جماعتی را برانگیزاند که حق را از باطل متمیز دهند و قبور ما را زیارت کنند و
بر مصائب ما ندبه نمایند و دمار از روزگار دشمنان آل محمد برآورند آن جماعت دین خدا
و شریعت جدم را ترویج دهند و من و جدم آنها را دوست داریم و در قیامت با ما محشور خواهند بود

درست اگر در کلمات و حرکات حسین دقت شود دیده میشود که سیاسته دقیقه
از ابراز شنایع بنی امیه و ظهور عداوت قلبیشان با بنی هاشم مظلومیت خویش فروگذار ننموده
و این منتهای سیاست و قوت قلب و از خودگذشتگی او را در راه مقصود عالی خویش ثابت
مینماید حتی در آخرین لحظه حیات در ماده طفل شیرخوار خود کاری کرد که عقول فلاسفه را متحیر ساخت

که در این دم آخر با آنهمه مصائب جانکاه و افکار متراکمه و عطش و کثرت جراحات
از مقصد عالی خود صرف نظر ننموده و با اینکه میدانست بر فرزند صغیرش بنی امیه رحم
نخواهند کرد محض بزرگ ساختن مصائب خود او را هم بر سر دست گرفت ظاهراً برای تمنای
آب برایش کرد و با تیر جواب شنید گویا حسین از این حرکت قصدش این بود که عالمیان بدانند
که عداوت بنی امیه با بنی هاشم تا چه اندازه بوده و تصور نکنند که یزید برای دفاع ناچار
بر این اقدامات قبیحانه بود چه کشتن طفلی شیرخواره در چنین حال با آن وضع وحشتناک
جز وحشیت و عداوت سبعانه که منافی با قواعد هر دین و آئین است هیچ چیز را ظاهر نمیداشت
و همین یک نکته میتواند پرده از روی قبایح اعمال و نیات فاسده و عقاید بد بنی امیه بردارد
و بر عالمیان خاصه مسلمانان ظاهر دارد که بنی امیه نه تنها بر خلاف احکام اسلام حرکت مینمایند
بلکه از روی عصبیت جاهلانه ساعی‌اند که دیاری از بنی هاشم خاصه بازماندگان محمد
باقی نگذارند

با این خیالات عالیه که حسین مد نظر داشت نظر بآن وفور دانش و سیاستی که مراورا مسلم
بود تا وقتی که کشته شد مرتکب امری نگردید که مجبوریت بنی امیه را در دفع او ظاهر دارد حتی
با آن نفوذ کلمه که در آن موقع داشت و با آن اقتدار مسلمه شهری از شهرهای اسلام را مسخر نداشت
و بر حکومتی از حکومتهای یزید حمله ننمود و عاقبت قبل از آنکه حرکت غیر مطیعانه یا سلوک بدی

خواهانه از او ابراز شود وی را در بیابان لم یزرعی محاصره کردند حسین هم از نقطهٔ نظر نه
من پادشاه خواهم شد یا پادشاهی میخواهم فقط شنایع اعمال بنی امیه و اضمحلال اسلام را از
مسلک آنان گفته و از قتل خود خبر میداد و از مظلومیت خویش دلشاد بود و وقتی هم که در بیابان
بود محصورش داشتند اظهار نمود که اگر او را بگذارند حاضر است دست عیال و اطفال خود را
گرفته از سلطنت یزید یعنی ممالک اسلامی خارج گردد و همین نکته که سلامت نفس حسینی را میرساند
منتهی درجه اثر را در قلوب مسلمانان بر خلاف بنی امیه بخشید

قبل از حسین هم از رؤسای روحانی و ارباب دیانت بسیاری مظلوم کشته شده و بعد از
قتلشان هم رولسیون شده و تابعینشان بر دشمنان آنها تیغ کشیده اند چنانچه در بنی اسرائیل
مکرر واقع گردیده و قضیهٔ یحیی یکی از وقعات بزرگ تاریخی است و همین قسم سلوکی که
یهود با حضرت مسیح نمودند تا آن زمان نظیرش واقع نشده بود ولی واقعهٔ حسین از
همه افزون و بر همه مزیت پیدا کرد

از تاریخ معلوم نمیشود که احدی از روحانیین و ارباب دیانت بخیالات عالیهٔ متأخره و عمداً
خود را بکشتن داده باشد یعنی هریک از ارباب دیانت که کشته شد عنفاً دشمنانشان بر
ایشان تاخته و مظلومانه از پایش در آورده و باندازهٔ مظلومیتشان رولسیونهم بعد از
آنها پیش آمده است ولی واقعهٔ حسین عالمانه و حکیمانه و سیاسیانه بوده و در تاریخ دنیا

نظیر ندارد چندین سال قبل حسین تدارک کشته شدن خود را دید و قصدی بسیار عالی
مد نظر داشت و در تاریخ نیست کسی که برای ترویج دیانت خود و آتیهٔ عالم و عامه
جان داده باشد جز حسین مصائبی که حسین در راه احیای دین جدش بر خود خرید بر سایرین
از ارباب دیانت مزیت دارد و بر احدی از گذشتگان وارد نیامده و بر فرض که گفته
شود اشخاص دیگر هم در راه دیانت جان باخته اند ولی بوضع حسین نبوده و حسین جان شیرین
خود را داد و فرزندان عزیز برادران و برادرزادگان و دوستان و اقربا را تماماً داد و اهل
و عیال را باسیری داد و این مصائب یکدفعه و ناگهان و نادانسته واقع نشد که حکم یک مصیبت
داشته باشد بلکه بمرور زمان و یکی بعد دیگری این مصائب وارد گردید

و در تاریخ دنیا هجوم اینگونه مصائب پی در پی اختصاص بحسین داشته است اینست که از
عظمت مصائب حسین منجر بکشته شدن او و پیش آمدن آن واقعات دردانگیز و اسیری
زنان و دخترانش یکدفعه کشف سرائر بنی امیه شده و قبایح اعمال آنان ظاهر گردید حس
سیاسی و مادهٔ رولسیونی در مسلمانان پیدا و بر خلاف سلطنت یزیدی و آل امیه رولسیون آغاز
گردید و بنی امیه را مخرب اسلام دانسته مجعولات و بدع آنها را رد کردند و ظالم و غاصب
نامیدند بر عکس بنی هاشم را مظلوم و مستحق الریاسه دانسته حقیقت روحانیت اسلام در آنها شناخته آمد
گویا مسلمانان زندگی از نو گرفتند و روحانیت اسلام را رونقی تازه نمودار شد ریاست روحانی

اسلام که یکدفعه زائل شده بود و مسلمانان گویا جنبهٔ روحانیت اسلامی را فراموش کرده بودند
با یک نورانیت و شفافی تجدید شد همان قسم که عظمت مصائب حسین بر جمیع مصائب و حادثات پیشین
سلف مسلم بوده عظمت رولسیونها هم که بعد از حسین پیش آمد مزیت بر رولسیونهای سلف داشته
و امتدادش بیش و اثرش نیز زیادتر بود از اثر و مظلومیت بازماندگان محمد در عالم علم گردید
و اولین نتیجه این رولسیون این شد که ریاست روحانی که در عالم سیاست دارای اهمیت بسیار است با
مجدداً در بنی هاشم و مخصوصاً در بازماندگان حسینی مسلم گردید (غرض مؤلف ائمه اطهار است) تا
کنون هم بنی هاشم خاصه کسانی که از نژاد حسین اند بیک نظر روحانیت جمیع مسلمانان با ایشان
می نگرند و سالی چند طول نکشید که سلطنت با آن اقتدار و وسعت از خاندان معاویه نزع و در
کمتر از یک قرن از قاطبهٔ بنی امیه سلب گردید و بقیتی مضمحل و نابود شدند که امروزه اسم و
رسم و نام و نشانی از آنها موجود نیست و هر وقت هم در متون کتب نامی از ایشان ذکر
شود با یک کلمهٔ شماتت مسلمانانش توام میسازند و اینها تمام نتایج سیاست حسینی است که
میتوان گفت در ارباب دیانت و روحانیین سلف تا امروز چنین شخص عاقبت اندیش
دوربین با گذشت مستقل المزاجی تاریخ بیادگار نگذارده

هنوز اسرای حسین نزد یزید نرسیده بودند که برق خونخواهی حسین بلند و رولسیون بر
خلاف یزید آغاز شد مظلومیت حسین کشف کلیهٔ اسرار بنی امیه نموده و پرده از روی نیات

آنها برداشت حتی در خاندان خود و حرم سرای یزید زبان شماتت بروی دراز گردید
با اینکه ممکن نبود نام حسین و خاندان علی در حول و حوش یزید به نیکوئی برده شود پس از این
واقعه در دربار عام و در خلوت و جلوت یزید مجبوراً نام حسین و خاندان علی را بتقدیس
و عظمت و مظلومیت می شنید و با اینکه این استماعات بروی خیلی ناگوار بود جز سکوت چاره
نمیدید و وقتی تبرئه از این افعال جسته قصور را بامرای خود نسبت میداد از پس یزید مجاهد
حسین را پس از آن واقعه میشنید روزی گفت سلطنت حسین بر من گواراتر بود نسبت باین
عظمت و تقدیسی که آل علی و بنی هاشم یاد میشوند بالاخره پیروان حسین متوالیاً از این
رولسیونها فائده حاصل نموده بر عظمت و قوت بنی هاشم هم افزوده میشد و کمتر از قرنی نگذشت
سلطنت وسیع اسلامی در بنی هاشم مسلم گردید و بقیهٔ بنی امیه را از میان برداشتند که نام و نشانی
از آنها باقی نماند فقط تا چند قرن چند نفرشان یکی بعد دیگری در (اندلس) ریاست کردند
امروز از آن خاندان بزرگ که قرنها دارای عظمت و سلطنت عظیم بودند یکنفر ولو گمنام باشد
پیدا نتوان نمود و اگر هم پیدا شود از پس مطعونند حسب و نسب خود را مستور میدارند بعد از
یکقرن هم که بنی هاشم قلادهٔ سلطنت بگردن انداختند از بنی اعمام حسین بودند نه اولاد و
چه اولاد حسین انزوا گزیدند و مطلقاً ریاست روحانی اسلام مسلم آنها گردیده بود بنی اعمام
حسین مقصود مؤلف (بنی عباس است) گرچه این سلطنت را از برکت رولسیونهای

پیروان حسین یافته ولی بعد از رسیدن بمقام سلطنت بر مقام خود ترسیده سخت از ارباب رولسیون جلوگیری کردند که مبادا سلطنت اسلام هم رفته رفته در خاندان حسین جای گیرد و آل بواسطهٔ جلوگیری سخت آنها و دیگر بواسطهٔ قلع و قمع بنی امیه و رفع مادهٔ رولسیون رفته رفته از صورت آن رولسیونها کاسته دنبالهٔ تابعین حسین و علی هنگامیکه مانع را سخت و راه را بسته دیده دانستند که با سلاطین بنی هاشم که خیلی مقتدرند و بواسطهٔ تشتت خیالات عمومی با رولسیونها در مقابل آنها مقاومت نتوانند کرد بظاهر ترک رولسیون گفته در باطن صورت آنرا تغییر دادند بجمع شدن دور هم و ذکر وقایع و مصائب وارده بر حسین مادهٔ آن رولسیون اعظم را زنده و تازه نگاه میداشتند .

سلاطین بنی هاشم (یعنی بنی عباس) که پی بدین تدبیر پیروان حسین بردند بیش از پیش اندیشه و سخت جلوگیری از آن را لازم دانسته باندازه تعقیب کردند که تابعیت علی و حسین در هر کس علنی و آشکار میشد مانند سخت ترین مجرم پلتیکی با وی رفتار میکردند و باین جرم هزاران نفوس پیروان حسین مصلوب و مقتول و مجروح و محبوس گردید با آن شدت و سختی باز هم نتوانستند قلع مواد رولسیونی را از پیروان علی بکنند و هر قدر سختی کردند بر قوت و شدت آنان افزوده تا عاقبت هم بتدبیر همان پیروان حسین سلطنت آن طبقه (یعنی بنی عباس) خاتمه یافت (مقصود مؤلف خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه است) و چندی سلطنت در خاندان

حسین گردش کرد (غرض مؤلف خلفای فاطمیین است)

بعد از حسین ریاست روحانی در اولاد او یکی بعد دیگری بود (گویا مقصود مؤلف ائمه طاهرین است) آنها هم عزاداری حسین را جزء اعظم مذهب قرار داده این نکتهٔ سیاسی رفته رفته بلباس مذهبی پوشید و هر قدر از نتایج آن قوت در پیروان علی پدید آمد ذکر مصائب حسین علنی تر گردید و هرچه در این امر کوشیدند بر قوت و ترقیشان افزوده کم کم رموز دانان مقتضیات وقت شکل دیگر مصائب حسین را تغییر داده همه روزه به پیرایهٔ آن افزوده تا جائیکه امروز در هر نقطه که مسلمان باشد تعزیه داری حسین نمود عظیم دارد و در اقوام و ملل سایره هم رفته رفته سرایت کرده خصوصاً در ماچین و هند و عمده سبب تأثیر آن در اهالی هند این است که طریق عزاداری خود را اشبه بعزای آنها قرار داده اند

عزاداری حسین یکصد سال بیش نیست که در هندوستان شیوع تامه یافته و علنی شده است در این قلیل زمان از این سر تا آن سر هند را احاطه کرده است چنان دیده میشود که همه روزه در ازدیاد است

بعضی از مورخین ما از کمیت و کیفیت این رسم و رواج واقف نبوده بی اطلاعانه سخن رانده وضع ماتم داری حسین را مجنونانه میشمارند و ابداً پی نبرده اند که این مسئله در اسلام چه تغییرات و تبدیلات داده حس پلتیکی و هیجان مذهبی که از تعزیه داری در این قوم پیدا شده در هیچ قوم

پیدا می شود هرکس در ترقیات پیروان صد ساله علی در هندوستان که عزاداری را شعار خود
غور نماید تصدیق خواهد کرد بزرگترین نکته مزیت را آنها پیروند که صد سال قبل عده پیروان
علی و حسین در تمام هند انگشت شما بودند و امروز سومین قوم هندوستان بر حسب عده گردیده اند

و همین حال را دارند در سایر نقاط

وقتی که پروغرام دعاة خودمان (یعنی دعاة مسیحی) را مقایسه مینمائیم با اینهمه صرف قوت
و ثروت خواهیم دید که بده یک ترقیات این فرقه حائز نشده اند اگرچه کشیشان ما هم از ذکر
مصائب مسیح مردم را خیلی متأثر میسازند ولی نه بآن وضع و اسلوب و شکلی که در پیروان حسین
مروج است گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در جنب مصائب حسین آن درجه مؤثر و دلگداز

نمیباشد و آن درجه مظلومیت را دارا نیست

مورخین ما راست که حقیقت رسم و عادات اقوام بیگانه را پی برده مجنونانه نگویند نگارنده
(مؤلف گوید) صیانت قانون محمد و ترقی مسلمین و نزاکت اسلام را از کشته شدن حسین و روز
آن وقعات میدانم همین قسم دماغ پلتیکی و حس رولوسیونی (که ندادن تن زیر بار ظلم و ستم باشد
و در نزد حکمای سیاسی شریف ترین شعار و نیکوترین صفات و سعادات ممدوحه هر انسانی است)
در این قوم بواسطه عزاداری حسین پیدا شده و تا وقتی که این عمل را ملکه خود داشته باشند پستی
و زیردستی را قبول نتوانند کرد

قدری باید باریک شد که در مجالس عزاداری حسین که منعقد میشود چه نکات بی نهایت بلند
می شنوانند و در معنی چه بیاموزند نگارنده (مؤلف میگوید) چند نوبت که ذکر مصائب حسین میشد
در اسلامبول با مترجم مخصوص رفته شنیدم میگویند حسین که امام و پیشوای ما بود و طاعت و پیروی
برما واجب است زیر بار زیادتی و زیردستی یزید نرفت و برای حفظ شرف و علو حسب و
بزرگی مقام خود مال داد جان داد اولاد داد عیال داد و در عوض نام نیک در دنیا و
شفاعت در آخرت و تقرب در درگاه خداوندی جست دشمنانش خسر الدنیا و الآخره گردیدند
از آن بعد دیده و دانستم که در تحت واقع علناً بیکدیگر تعلیم میدهند که اگر پیروی از حسین دارید
اگر شرف دارید اگر حس سیادت جوئی و جنبه افتخار دارید شما هم نباید زیردستی از یزیدان
نوعی اختیار کرده بار ظلم بکشید و حیات بذلت را با مرگ بعزت ترجیح دهید تا در دنیا و آخرت
خوش نام و رستگار گردید

مسلم است قومی را که از مهد تا لحد اینگونه تعلیمات داده شود دارای چه ملکات عظیمه و سجایای
عالیه خواهند گردید و دارای همه گونه سعادت و شرافت توانند شد همه سرباز حقیقی عزت عمومی
و افتخار نوعی خود خواهند بود اینست تعلیم حقوق شناسی اینست معنی تعلیمات دیپلوماتی
ما اروپائیان همینکه وضع حرکات ظاهری قومی را در مراسم ملی یا مذهبی منافی با اصول
خود دیدیم مجنونانه دانسته و وحشیانه میگوئیم غافل از اینکه هر گاه مقصود آنها پی بریم عاقلانه

و یا سیاسیانه خواهیم دید و گفت چنانچه در این فرقه دو قوم (مقصود فرقه شیعه است) نتایج آنچه گفتیم بخوبی مشهود است باید حقیقت رسم و رواج هر قوم و ملت را بنظر بینیم در نزد اهالی آسیا هم بسیاری از مراسم ما را ناپسندیده و برخی حرکات ما را منافی با آداب خود میدانند و غیر مهذبانه بلکه وحشیانه می پندارند (مانند رقص زن و مرد در محافل عمومی)

علاوه بر منافع سیاسی که ذکر کردیم که طبعاً آثار آتش طبیعی است بزرگترین درجات اخروی را مسلمانان در این عمل (یعنی تعزیه داری حسین) میدانند هر کس با تاریخ آشنا و از طبیعت اهالی آسیا واقف باشد تصدیق خواهد نمود که اصلاح اخلاق و تعلیمات پلتیکی جز بوسیله مذهب امروز بلکه تا دو قرن دیگر در اهالی آسیا غیر ممکنست ثمرات حب قومی و وطن را باید در سایه مذهب از اهالی آسیا حاصل کرد مثل چند قرن سابق اروپا امروز نمیتوان از اهالی آسیا مانند اروپا باسم خدمات نوعی و وطنی خدمت خواست ولی بذریعه مذهب میتوان خدماتی از آنها گرفت که ثمراتش بقوم و وطن عاید گردد

امروز که از سیصد ملیون نفوس اسلامی جز پنج ملیون دارای استقلال دیده نمیشود هرگاه مسلمانان مذهب را پس پشت انداخته باسم قومیت بخواهند ترقیات سیاسی حاصل نمایند (یعنی حیات پلتیکی خویش را بازگیرند) بجای نفع نقصان خواهند برد چه پنج حصه از مسلمانان در فشار ملل دیگر و مضمحل در اقوام سائره اند و هرگاه باسم قومیت بخواهند ترقی نمایند پنج حصه

آنان محروم از حیات سیاسی خواهند گردید ولی هرگاه باسم جامعه اسلامیه ترقی نمایند طبعی روح پلتیکی در جمیع احاد مسلمین نمودار خواهد شد بواسطه روابط روحانیه سایر ملل اسلامیه که در فشار اقوام دیگر نداز اضمحلال باز خواهند ماند و مواد روحانی که امروزه مروج در میان مسلمانان است هیچیک مانند تعزیه داری حسین حس پلتیکی در مسلمانان پیدا نتوانند نمود و هرگاه یکی دو قرن در مسلمانان باین قسم تعزیه داری شیوع یابد و کسب عمومیت کند حیات سیاسی تازه مسلمانان پیدا خواهد شد امروز هم استقلالی که در مسلمانان باقی مانده نصف عمده اش بواسطه پیروی از همین نکته است (مقصودش سلطنت شیعه میباشد) ولی بنظر بینیم زیرا که سلطنتهای اسلامی در سایه همین رابطه قوت گیرند و بدینوسیله مسلمانان عالم در تحت یک لوای اتحاد در آیند چرا که در جمیع فرق اسلامیه طبقه دیده نمیشود که از روی ایمان متذکر مصائب حسین شده دیری متاثر از آن نماید بلکه عموماً یک گونه رغبت طبیعی با دای این رسم مذهبی دارند و جز این یک نکته اتحاد در مسلمانان مختلفة العقیده دیده نمیشود

حضرت حسین شبیه ترین روحانیین بحضرت مسیح است ولی مصائب او شدیدتر و سخت تر بود و پیشرفت اولیه پیروان حسین هم مانند قرون اولیه پیروان مسیح بود هرگاه مسیحیان اصول اولیه پیروان حسین را اختیار کرده بودند یا موانع از خود مسلمانان پیروان حسین را از کار باز نمیگذاشت یکی از این دو مذهب در قرون عدیده عالم گیر شده بود چنانچه از وقتی که مانع از

جلو پیروان حسین مرتفع گردید مانند سیل ملل سایره و سایر طبقات اسلامی را در احاطه مینماید

ترقیات محیر العقول فرقهٔ شیعه

(دکتر جوزف) که یکی از مورخین معروف فرانسه است در کتابیکه به اسلام و اسلامیان موسوم نموده شرح ترقیات هریک از ملل اسلامیه را مدلل و مشروح نوشته مصنف مزبور مدعی است که تاکنون شرح حالات مسلمانان را مدللانه مثل او احدی از مورخین اروپا ننگاشته است

دکتر موصوف مسلمانان را بدو قسمت منقسم نموده میگوید که از بعد رحلت نبی اسلام محمد بن عبدالله بمناسبت جانشینی او که مسلمانان بلفظ (خلافت) یاد میکنند اختلاف کلمه و عقیده در تابعین وی پیدا شد فرقه بخلافت دامادش (علی بن ابیطالب علیه السلام) قائل و فرقه دیگر بخلافت پدر زن او ابوبکر بن ابو قحافه گردن نهادند محققاً از همان روزیکه محمد بن عبدالله ترک این جهان گفت این اختلاف کلمه در مسلمانان محسوس آمد

ولی از تواریخ نمیتوان دریافت کرد که این دو فرقه کسب اسمی جداگانه در چه تاریخ کرده اند (یعنی در چه زمان پیروان داماد شیعه و تابعین پدر زن سنی نامزد گردیدند) ولی تباینات این دو فرقه روز بروز زیاد شد تا ایامی که داماد جانشین شده زوجه پیغمبر عایشه که دختر جانشین اول بود بر مخالفت او برخاست و برادر زن دیگر محمد معاویه در شام بیرق پادشاهی افراشت و جنگها شده و خونها ریخت تا آن زمان منافرت این دو فرقه قلبی بود وقتی کار بخونریزی و خونخواهی

کشید و عداوت ظاهری منجر گردیده هر یک باسم آشکار او بافتخار یکی خود را شیعی و دیگری سنی نامید

تا وقتی که پادشاه شام بنای قتل و غارت پیروان داماد محمد را گذارده و نام او را بدشنام و زشتی یاد کرد و هزار ماه این دشنام را در منابر و مساجد مسلمین در حق داماد محمد روا داشتند این عمل عداوت را بین شیعه و سنی زیاد نمود تا آنکه طایفه شیعه نیز تنفر از بزرگان آنها را عمل نیک شمردند با اینهمه چون حکومت و اقتدار تامه جز در ایام قلیله یعنی همان ایام خلافت (علی بن ابیطالب) همراهی با فرقه شیعه نکرد و قوت و اقتدار آنان چندان نبود مانند جراد منتشر بودند و علانیه از خوف جان خود را آشکار نمیکردند تا وقتی که نبیره محمد حسین را بحکم پسر پادشاه شام یزید بن معاویه با اصحابش در حوالی کوفه بقتل رسانیدند این مسئله خیلی کسب اهمیت نمود و تابعین داماد محمد را برآشفته ساخت و قوی نمود مستعد پیکار گردیده و جنگها نمودند و خونها ریختند و یغماها کردند تا کار بجائی کشید که اینفرقه عزاداری نبیره حسین را جزو ایمان و مذهب قرار دادند از آن ایام اینفرقه بزرگان دین خود را بعد از پیغمبر و علی یازده نفر از نسل علی و بطن فاطمه میدانند و قول و فعل هریک از آنها را در مرتبه قول خدا و رسول و آیات قرآن میشمارند و ائمه آنان نیز اینفرقه را تأیید در مصیبت داری حسین کردند رفته رفته یکی از ارکان مذهب شیعه بلکه رکن اعظم آن مذهب قرار یافت

در قرون اولیه اسلام این فرقه چندان ظاهر نبودند قلت این طایفه را بدو سبب تسلیم نمود یکی آنکه

از بدو اسلام ریاست و حکومت که بالاصاله موروث شود تمامی پیروان یک مذهب میتوانند بشد
بدست فرقه ثانی بود و دیگر قتل و غارتیکه در هر موقع و مورد از این طایفه شده است این بود
که در اوایل قرن دوم اسلام یکی از امامان شیعه محض حفظ نفوذ و اموال تابعین خود باستتار مذهب
شیعه حکم نمود تقیه این فرقه را قوی ساخت چون آشکار نبودند مخالفین قوی پنجه دست بقتل و غارت
ایشان نمی‌یافتند و در پرده مجالس ماتم فراهم آورده در مصائب حسین میگریستند این اثر تعدی
در قلوب راسخ شد که دیری نگذشته اینطایفه اوج گرفته ترقی کردند و چند نفر از وزراء و چندین
نفر از پادشاهان و خلفا نیز بدین طریق بعضی در تقیه و بعضی آشکار اگردیدند

از بعد (امیر تیمور گورکانی) که سلطنت ایران اندک اندک بخاندان صفویه رجوع کرد فرقه شیعه
مرکز ایران قرار گرفت بموجب تخمینی که برخی از سیاحین فرانسه نموده اند روی هم رفته از شش
هفت نفر مسلمان یکنفر شیعه میباشد از ترقی که این طایفه بدون هیچ اقدام چیزی در قلیل زمان
کرده اند میتوان گفت که در یکی دو قرن دیگر از روی عدد غلبه بر سایر فرق مسلمانان خواهند
نمود و علت همین تعزیه داریست که فرد فرد این فرقه را (مشتری — داعی) مذهب خود
ساخته است امروز هیچ نقطه از نقاط عالم نیست که دو نفر شیعه باشد و اقامه عزای حسین
ننماید و بذل مال و منال نکند

در بندر مارسیل یکنفر عرب شیعی بحرینی را دیدم در هوتل (مهمانخانه) یکه و تنها مجلس عزا آراسته

کتاب گرفته بر کرسی نشسته چیزی میخواند و گریه میکند و سپس بقیه مجلس را از مأکول و مشروب
هر چه دیده بود بفقراء تقسیم کرد

این طایفه از این راه دو قسم بذل مال و منال مینمایند برخی هستند که همه ساله از اموال خود بقدر استطاعت
خویش در این راه صرف میکنند و این سالی از ملیونها فرانک میگذرد و دیگر موقوفاتی است که آنفرقه
مخصوصاً برای اقامه مجلس ماتم گذارده اند و این مبلغ خیلی هنگفت است میتوان گفت که
جمیع فرق مسلمین روی هم رفته باندازه اینفرقه بذل مال و منال در راه مذهب خویش نمی‌نمایند
و موقوفات اینفرقه دو گونه است و سه گونه است نسبت بجمیع موقوفات سایر فرق اسلامیه
این فرقه بلا استثناء سمت (مشتری گری — دعائیت) مذهب خود را دارند و این نکته بر
جمیع مسلمانان پوشیده است حتی شیعیان خود هم بتصور فایده را از عمل خویش ندارند
قصد آنان اجر اخروی است ولی چون هر عمل در این عالم باید اثر خود را از روی طبیعت ببخشد
این فعل نیز ثمرات خود را برای شیعیان میدهد

مسلم است مذهبی که دارای پنجاه شصت ملیون (مشتری) باشد لامحاله ترقیاتیکه شایان اهمیت است
رفته رفته خواهند نمود حتی رؤسای روحانی و پادشاهان و وزراء این فرقه نیز از صفت (مشتری
گری) خارج نمیباشند فقراء و ضعفاء اینفرقه چون از این ممر فواید کلی حاصل نموده و مینمایند بیش از
بزرگان اقدام در نگاهداری اقامه ماتم میکنند چه ثواب آخرت و اجرت دنیای خود را در این عمل دیده اند

اینست که جمعیت زیادی از دانایان اینفرقه سایر اشغال معاشیه را کنار گذارده بدین عمل
زحمت میکشند که ذکر فضائل بزرگان دین خود را و مصائبی که بدین خانواده رسیده بنیکوتر
وجهی بقوه تقریر بتوانند بر سر منابر و مجالس عامه از حفظ بخوانند از این مشاقی که انجماعت در
این فن اختیار نموده مقررین اینها نیز از جمیع طوایف اسلامیه بیش است چون تکرار یک
مطلب موجب اشمئزاز قلوب و عدم تاثیر بود انجماعت زحمتها کشیده تمام مسائل اسلامیه را
که راجع بمذهب آنهاست در همین پیرایه بر سر منابر ذکر مینمایند تا کار بجائی رسیده که
مردمان امی شیعه از رجال خوانده و فهمیده فرق دیگر اسلام از مسائل مذهب خود بیشتر
از دانایان مذهب خود شنیده داناترند و کسب و حرفه را فرقه شیعه بدین ذریعه و بذرایع
دیگر که نتیجه این ذریعه است بیش از سایر مسلمانان مینمایند امروز در هر نقطه عالم ملاحظه شود
بحیثیت عدد نفوس شایسته ترین مسلمانان بمعرفت و علم و حرفه و ثروت در فرقه شیعه دیده
خواهد شد

(مشتری گری) اینفرقه در مذهب خود و یا در سایر فرق اسلامیه محدود نیست بلکه در هر قوم
که آحاد این طایفه قدم گذارند آن اثر و سرایت را در قلوب آن ملت خواهد کرد عده کثیری
که امروز از شیعیان در هند دیده میشوند همه از اثر اقامه ماتم است فرقه شیعه حتی در زمان صفویه
مذهب خود را بزور شمشیر ترقی نداده بقوت کلام که اثرش بیشتر از شمشیر است این طایفه تا بحد

ترقی محیر العقول نموده اند امروز باندازه اینفرقه در ادای مراسم مذهبی خود ترقی کرده اند
که دو ثلث مسلمانان را پیرو حرکات خود کرده جم غفیری از هنود و فارسی و سایر مذاهب نیز
شریک اعمال آنها گردیده اند و این امر آشکار است که پس از مضی قرنی که این عادات بطریق
ارث باولادهای آن طوایف بودیعت سپرده شود تسلیم مینمایند و یا مصدق آن مذهب میشوند
چون فرقه شیعه تمام مطالب خود را وابسته ببزرگان مذهب خود میدانند و در شداید و حوائج
خود مدد از آنها میطلبند فرق دیگر نیز که شریک افعال و اعمال ایشان میشوند بسیاری بدانها
تاسی جسته همینکه از روی طبیعت آرزوی خود را یافته اعتقادشان بیشتر راسخ میگردد
از این قرائن و اسبابها میتوان استدراک کرد زمانی قلیل نگذرد که این فرقه من حیث العدد
تفوق بر جمیع فرق اسلامیه حاصل نمایند تا یکی دو قرن گذشته سوای ایران غالب اینفرقه
بواسطه قلت عدد و عدم قدرت در مذهب خود تقیه میکردند از زمانیکه دول مغرب زمین
در ممالک شرقیه استیلا یافته و جمیع مذاهب را آزادی بخشیده اند اینفرقه بالعلن در هر نقطه
بمراسم مذهبی خود اقدام مینمایند و این آزادی در حق ایشان بدرجه مفید واقع شده که اسم
تقیه از مذهب مرتفع گردید بمناسبت اسبابهائی که ذکر شد اینفرقه بمقتضیات بیش از سایر فرق
اسلامیه واقف شده و در کسب معاش و تحصیل علوم زیاده از دیگران اقدام دارند از این رو
مردان کارکن که کسب معیشت را بکد یمین نمایند بیش از سایر فرق اسلام در آنها موجود هست چون

غالب در کارند ملازمین و خدام آنها طبعاً تابع آنها میشوند علاوه بواسطهٔ کار محتاج علیه واقع
میکردند دوستی و معاشرت ایشان با سایر فرق لازم و ملزوم اختلاط دیگران با آنها در سرگشت
مجالس و محافل آنان است و همینکه مباشرین آنها آنهمه اصول مذهب و کلمات و سخنان دلاویز
اخلاقی آنها را اصغا کردند لامحاله بمشرب آنان آشنا میگردند و عمل (مشتری همین است) که بر
اینوضع مترتب میباشد اثری هست که جمیع دانایان دول مغرب در ترقی دین مسیح با مصارف
مخیر العقول اختیار نموده اند از جملهٔ امور سیاسیه که بزرگان فرقهٔ شیعه از چند قرن باینطرف
لباس مذهبی پوشانیده و خیلی بصورت جلب قلوب خودی و بیگانه گردیده اخذ اصول (تیاتر) است
باسم شبیه و تعزیه در ماتم حسین

(تیاتور) را بدواً حکمای هندوستان باغراضی چند که از موضوع بحث ما خارج است جزو
عبادات خود قرار داده سپس اروپائیان بمقتضای سیاست لباس تماشا براو پوشانده در
تماشاگاههای عمومی امور مهمهٔ سیاسیه را برای جلب قلوب در انظار عام و خاص جلوه میدهند
و اندک اندک بیک تیر دو نشان شده هم تفریح طبایع و هم جلب قلوب عامه در امور سیاسیه
فرقهٔ شیعه از این نکته کاملاً فائده حاصل کرده لباس مذهبی بدو پوشانده اند چنان استنباط میشود
فرقهٔ شیعه اینعمل را از طایفهٔ هنود اتخاذ نموده اند در هر صورت اثری که باید در تعزیه و شبیه بطلوب
عام و خاص عاید شود واضح است که از یکطرف در مجالس روضه خوانیهای متواتره و در بنا کردن

و مجالس ذکر مصائبی که بر بزرگان دینشان وارد شده و ظلمهائی که بر حسین وارد آمده
و با آنهمه احادیث مشوقانه که در گریه بر مصائب آل پیغمبر ذکر مینماید شبیه آن مصائب را نیز
در انظار جلوه دادن خیلی اثر می بخشد و زیاده بر آنچه بتصور میآید عام و خاص هنود را
راسخ العقیده میگردانند و همین نکات باریک سبب شده است که از آغاز ترقی مذهب شیعه
شنیده نشده است که جمعی یا جماعتی از آنان ترک دین اسلام گفته یا بسایر فرق اسلام بگروند
این فرقه شبیه را باقسام مختلفه در میآورند گاهی در مجالس مخصوص و مقامهای معینه مخصوصاً
از فرق دیگر کمتر شرکت مینمودند وضع (تیاتوری) خاص ایجاد نموده شبیه در کوچه و بازار
و در میانهٔ جمیع فرق میگردانند و همینگونه اثری که باید از تیاتور و تماشا در کار است در قلوب
هر فرقه از خودی و بیگانه می بخشد و رفته رفته اینعمل شبیه بقدری موجب توجه عام و خاص گردید
که بعضی فرق دیگر اسلام و برخی از هنود نیز تقلید از شیعیان کرده بنقل شبیه با آنان همراهی مینمایند
از جمیع ممالک اسلامیه در هندوستان عمل شبیه بیشتر مروج و فرق دیگر اسلام زیاده شرکت در
اینعمل مینمایند گویا اصول تیاتور و عمل شبیه را در فرقهٔ شیعه از روی سیاست سلاطین صفویه اول
سلسله بودند که بقوت مذهب سلطنت را بچنگ آورده قوت دادند رؤسای روحانی
شیعه نیز اندک اندک تأیید کردند و مجاز داشتند
از جمله اموری که باعث ترقی و شهرت اینطایفه شده و اسباب پیشرفت امور اینفرقه در هر جا گردیده همانا

خودنمائی بدین معنی که این طایفه بواسطهٔ مجالس ماتم و شبیه و سینه زدن و کشتن و علم گرداندن
جلب قلوب دیگر فرق را بحیثیت و وجود و قوت و شوکت خود مینمایند چه مسلماً هر جمعیت و
جماعت و جلب انظار و توجه خاطرها را بجانب خود تا اندازهٔ مینماید ده هزار نفر در هر شهری
فرد فرد باشند و هزار نفر در یک مجمع جمع گردند آن هزار نفر شوکت و نمایششان در انظار
خاص و عام از آن ده هزار نفر بیش میگردد گذشته بر این هرگاه هزار نفر خودی باشند
هزار نفر هم از خارجه بعضی برای تماشا و برخی بملاحظهٔ دوستی و آشنائی و گروهی برای انجام
کارهای لازمهٔ خودشان شامل حال آنها شده در انظار قوت و شوکت آنها را دوگونه مینماید
اینست که در هر نقطه ولو جماعتی کم از شیعه باشد از خودنمائی در انظار جمعیتشان دوگونه و شوکت و
قوتشان ده گونه جلوه مینماید و بیشتر سبب ترقی و دوائی این قوم همین نکته است

منجمله امور طبیعیه که مؤید فرقهٔ شیعه در تأثیر بقلوب فرقهٔ دیگر شده همانا مظلومیتی است که این قوم
نسبت به بزرگان دین خود میدهند این مسئله از امور طبیعیه است که هرکس طبعاً طرفدار مظلوم و غلبهٔ
ضعیف را بر قوی خواهان است ضعیف و مظلوم ولو بناحق باشد از قوی ظالمی که بحق باشد طبایع
بشریه بدو راغب تر است خاصه در صورتیکه دوره یا زمانی بر او بگذشته باشد مصنفین اروپا
که شرح قتال و جدال و کشته شدن حسین و اصحابش را نوشته با اینکه هیچگونه عقیده با آنها ندارند
درجهٔ ظلم و تعدی و بیحسی قاتلان آنها را تسلیم کرده مشمئز از نام قاتلین آنها میشوند و این امور

طبیعی است که هیچ چیز پیش نمیتواند جلوگیری نمود این نکته مؤید طبیعی فرقهٔ شیعه شده است

از جمله اموریکه اصلاح فرقهٔ شیعه و ترقیات مقتضیهٔ این فرقه را چراغ راه و هادی سبیل میباشد
همانا مسئلهٔ اجتهاد است من درست نمیتوانم معنی و حقیقت اجتهاد را بقسمی که عقیدهٔ شیعه بر آنست
در این صفحه بیان نمایم همینقدر میتوانم گفت که اجتهاد این مذهب را از کهنگی و اندراس باز داشته
و خواهد داشت اگرچه تا کنون مجتهدین این فرقه کمتر از فواید سیاسی اجتهاد بهره مند شده اند
ولی دانشمندان همه قائلند که برکت اجتهاد اصول مذهب شیعه بر پایهٔ اقتضای سیاست گذارده شده برای توأم
و علیکه روحانیت خود را مایهٔ اصلاح و رستگاری از این تصور مینمایند در ترقی آنها اجتهاد حکم اکسیر را
دارد اجتهاد نقایص مذهبی را دور و با اقتضای وقت پیشرفت کرده مذهب را از اندراس و کهنگی که لازمهٔ
مرور زمانست باز میدارد اجتهاد در مقامات سیاسیه جمیع افراد ملت را با دولت متحد میسازد اجتهاد هر وقت
موقع را مناسب ببیند احکام مذهب را بلباس سیاسی میپوشاند اجتهاد نمیگذارد نظر بمقتضای وقت
نقصی در مذهب پیدا شود فرقهٔ شیعه بقدری اجتهاد را اهمیت داده که از ارکان بزرگ دین آنها قرار
یافته هرگاه میانهٔ مجتهدین و سلطنت شیعه اختلاف پیش نیاید و متحداً از روی بصیرت در ترقی دولت و ملت
خود سعی نمایند هم برای اینکه از همه گونه آفات انقراض محفوظ میمانند بهر درجه ترقیات که در خور مقام انسان
باشد میتوانند نائل گردید مشروط بر اینکه طرفین با دانش و مآل اندیشی و خیرخواهی نوع حرکت کنند از جمله مسائل
سیاسیه بسیار مهم که بهیچ وجه صورت امیدواری و رستگاری فرقهٔ شیعه تواند کرد همانا اعتقاد بوجود حجت عصر

وانتظار ظهور اوست چه این فرقه را عقیده بر اینست که چون انسان در بستر راحت رود باید بدین
امید بخوابد که صبح چون از خواب برخیزد حجت عصر ظهور کرده در تأیید او مستعد باشد و چنان عقیده
دارند که جمیع دول و ملل روی زمین تابع و زیر فرمان آنها خواهند آمد گویا فرد فرد شیعه
بدون استثنا از شاه و گدا زن و مرد شب که در بستر میروند با امید ترقی و عالم گیری مذهب و اقتدار
خود صبح از خواب برمیخیزند و مجتهدین را نواب حجت عصر میدانند بر دانشمندان سیاست و نشئت
چون این عقیده در فرد فرد ملت مشترک سمت اشاعت یافته رسوخیت تامه حاصل نماید لامحاله
روزی اسباب طبیعی ترقی آنان فراهم خواهد آمد یأس و حرمان مورث همه گونه نکبت و ذلت است
و ضد آن پشت گرمی و امیدواری و قوت قلب از روی اعتقاد که در حکم طبیعی است مایه فلاح
و نجات میگردد چون اعتقادات مذهبی در اقوام مشرق زمین تا دو صد سال دیگر کاملا اثرات
خود را خواهد بخشید میتوان گفت در این مدت با اینهمه جمعیت اسباب طبیعی و اینگونه لوازم ترقی
عارضی فرقه شیعه ترقیات محیر العقول خواهند نمود و من حیث العدد و قوت و قدرت اول
فرقه خواهند شد و پس از آنکه اثر از اعتقادات مذهب نیز برداشته شود این ملت دارای آن
سرمایه خواهند بود که ماورای قوای طبیعیه و عارضیه مذهب قوت و شوکت و اقتدار سلطنت خود را در عالم نگاه دارند

کتبه العبد المذنب الفانی مرتضی الحسینی البرغانی غفر ذنوبه و ستر عیوبه

در مطبعه استاد پاک طینت سلیم حاجی عبد الرحیم زید عزه بطبع در آمد طهران شعبان ۱۳۳۳
بمباشرت امین مبرور علی اکبر کتابفروش نشر طهران فی ۱۱ تمام یافت

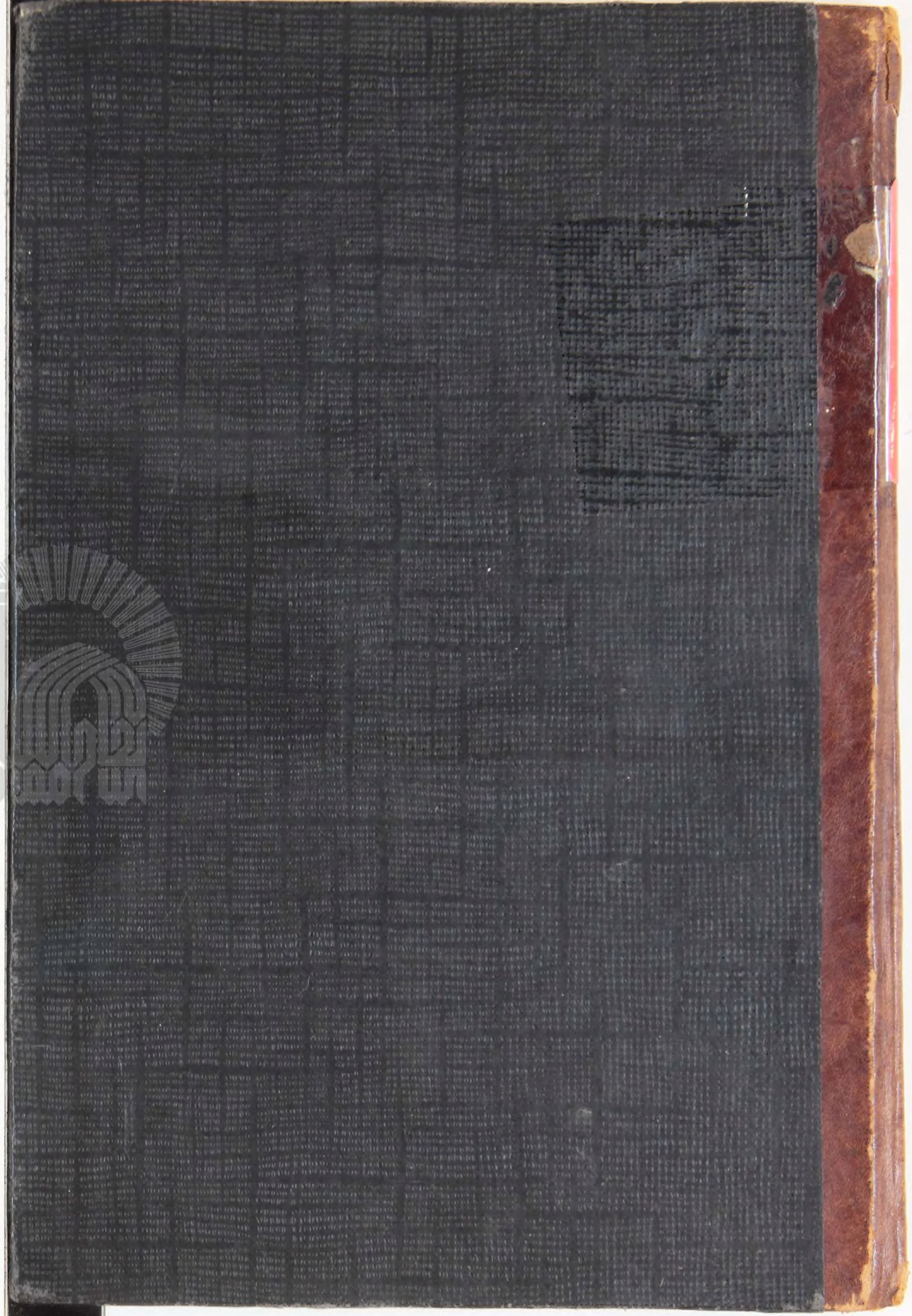

۲۹۷
/۴۷۹
ت
۴۸۲
س
۱۳۳۳